



ترم چهار نظام قدیم

عرفان کیهانی حلقه

جلسه ۶

این جزوه منطبق با محتوای پیاده‌سازی شده «فایل تصویری ترم چهار، جلسه ششم، نسخه اول» تهیه و با بیان محاوره‌ای ارائه گردیده است به‌زودی ویرایش جدیدی از این جزوه منتشر خواهد شد که شامل نکات تکمیلی موجود در سایر نسخه‌های منتشر شده این ترم خواهد بود. بنابراین، هر ترم صرفاً یک جزوه خواهد داشت که تمامی مطالب ارائه‌شده در هر ترم را در بر می‌گیرد.

اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه

برای دسترسی به منابع مکتب عرفان کیهانی حلقه و آکادمی طاهری
اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه را نصب نمایید.



Erfan Keyhani Halgheh

وبسایت‌های آکادمی طاهری

برای گذراندن دوره های آموزشی مکتب عرفان کیهان حلقه، در آکادمی طاهری ثبت نام کنید.

آکادمی طاهری نظام جدید

- | | |
|---|----------------------------|
|  taheriacademy.com | ❖ ویژه دانشجویان بین الملل |
|  erfanhalghehacademy.com | ❖ ویژه دانشجویان داخل کشور |

آکادمی طاهری نظام قدیم

- | | |
|--|----------------------------|
|  taheriacademy.com | ❖ ویژه دانشجویان بین الملل |
|  elementary.erfanhalghehacademy.com | ❖ ویژه دانشجویان داخل کشور |

- | | |
|---|--------------------------------|
|  mataheri.com | ❖ وبسایت مرکزی (محمدعلی طاهری) |
|  MohammadAliTaheriOfficial | ❖ یوتیوب محمدعلی طاهری |

در مذهب ما محب و محبوب یکی‌ست
رغبت چه بود راغب و مرغوب یکی‌ست
گویند مرا که عین او را بطلب
چه جای طلب، طالب و مطلوب یکی‌ست

به‌نام هستی بخش یکتا

با عرض سلام خدمت دوستان عزیز،

در ادامه بحث‌های جلسه قبل‌مون، در مورد موضوع جهنم و جهان‌های موازی، اگر دوستان سوالاتی در این خصوص داشتند، بفرمایند.

پاسخ فردی و پاسخ جمعی به آزمون الست:

حضور: ببخشید استاد! در مورد الست بر بکم، شما فرمودید که در نهایت، همه‌مون تک تک باید جمله رو بگیم، پس تکلیف تن واحده چی میشه؟

استاد: یک بار عملکرد خود تک تک سلول‌ها مطرح هست، یعنی نمی‌تونیم بگیم که سلول اهمیت نداره، درسته که صد تریلیون سلوله؛ ولی عملکردشون اهمیت داره. یک بار هم کل مطرح هست، کل وجود من و یک بار کل بشر.

پس یک بار سلول، حالا زیر مجموعه سلول رو اصلاً حالا ازش بگذریم. بعد من. بعد از یک جایی دور اگر به کره زمین نگاه کنند؛ میگن این بشر چی میگه؟ حرف حساب این بشر چیه؟ دیگه من و شما مهم نیستیم. میگن بشر چی میگه، بشر رو به تنزله، بشر رو به صعوده، میگن بشر! وقتی میگن بشر، دیگه من و شما از اون مسئله مستثنی نیستیم. شاید مثلاً بگن که بشر در سرایشی سقوط قرار داره؛ در حالی‌که ممکنه شما در حال رشد باشید. اما کسی‌که داره از دور به کره زمین نگاه می‌کنه؛ میگه بشر. دیگه شما به‌تنهایی توش مهم نیستید که دارید میرید بالا یا میاید پایین. میگن بشر در سرایشی سقوطه.

یک بار من جواب الست بر بکم رو میدم. یک بار من‌های من جواب میدن. یک بار آدم جواب میده. در انتها آدم جواب میده، آدم مجموع مثلاً صد تریلیون سلوله؛ مثل همین

بدن ما که الان اینجاست. قرار شد آدم جواب نهایی رو بده. پس هم جزء هم کل در معرض آزمایش قرار دارند. مثل همین الانی که خدمت شما توضیح دادم. بگذارید من موضوع رو یک‌خنده ساده تر بگم، چون این سوال از اون سوال‌های اساسیه. ببینید یک موجودی طراحی شد؛ به‌صورت سمبلیک گفتند این به چه درد می‌خوره؟ در واقع، این بحث‌ها برای اینه که می‌خواد یک موضوعاتی رو روشن کنه، به‌صورت سمبلیک میگن این به چه درد می‌خوره؟ می‌گه من می‌دونم، این به دردی می‌خوره، بعد می‌گه آزمایش پس بده؛ آزمایش پس میده. الان در یک موردی وقتی یک کاری صورت می‌گیره؛ آیا تمام سلول‌های ما در این مسئله شرکت مؤثر داشتند؟ مثلاً یک قهرمان یک وزنه‌ای رو روی دستش بلند می‌کنه؛ آیا تمام سلول‌ها به یک نسبت بهشون فشار وارد شده؟ نه! ولی میگن این هیکل تونست. دیگه نمیگن که این سلول و اون سلول تونستند. وقتی هم که راجع به آدم صحبت میشه؛ میگن آدم تونست. دیگه اینکه این نتونست، اون کم اومد، اون زیاد اومد، اینها در نهایت در طرح کلی ملاک نیست. می‌گه: «یا آدم انبئونی»، ای آدم آزمایش پس بده! اون هم آزمایش پس میده؛ بعد می‌گه که دیدی گفتم! «الم اقل لكم انی اعلم غیب السماوات والارض». پس یک بار قراره کل، هدفی که از طرحش بوده رو به نمایش بگذاره؛ اما جزء هم تحت آزمایشه. اون سلول‌ها تحت فشار این آزمایش قرار دارند و همینطوری که ریز می‌شیم، هم جزء و هم کل قراره این کار رو انجام بدیم.

حضور: استاد ببخشید حالا اینجوری بگیم که بر اساس آگاهی‌های مختلفی که آدم‌ها دارند، مثلاً یک عده‌ای بلی رو میگن؛ یک عده زیادی هم نمیگن. تکلیف چیه؟ همه با هم برمی‌گردند؟

استاد: موضوع اینجاست که آدم، مثل همون بحث بشره. میگن بشر رو به صعوده یا بشر رو به سقوطه. اما وقتی میگن بشر رو به سقوطه؛ یعنی تک تک انسان‌ها کارشون خرابه؟ مفهوم و منظور این نیست! وقتی میگن بشر رو به صعوده، ممکنه در همون زمانی که رو به صعوده و اعتلاست؛ باز هم یک عده‌ای رو به سقوط باشند. بنابراین اینجا آدم با یک کلیتی برخورد می‌کنه که این کلیت وجه قالبه و همین وجه قالب هست که اینجا این جواب رو میده. بعد یک موضوعی اینجاست که آیا ما یعنی همون من و شما، جواب بله رو دادیم یا ندادیم؟ هم جواب دادیم؛ هم جواب ندادیم. چرا؟ فرض کنید من

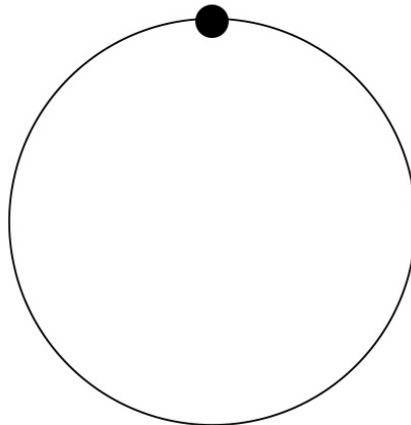
بار اول جواب «نه» گفتم، بار دوم، بار سوم، بار صدم، بار یک میلیاردم، بار دو میلیاردم، سه میلیاردم، صد میلیاردم، من 10^n بار جواب «نه» دادم. بار 10^{n+1} بار، گفتم «بله». از نظر ناظری که در تک قطبی قرار داره، این چقدر زمان طول کشیده؟

حضار: صفر ثانیه.

استاد: صفر ثانیه طول کشیده تا من ده به توان n به‌علاوه یکبار (10^{n+1}) این دو رو بزخم و بگم «بله». الان که اینجا ایستادم، جواب «بله» رو گفتم یا نگفتم؟ گفتیم! به دلیل اینکه از نظر این ناظر تک قطبی، جواب رو گرفته. من در صفر ثانیه بی‌نهایت دور رو زدم؛ جواب «بله» رو بهش دادم. ببینید اینجوری میشه، نکات جالب این موضوع اینه که از نظر زمان، بار اول مساوی است با بار ده به توان n به‌علاوه یکم ($1 = 10^{n+1}$). براش فرقی نمی‌کنه. این نکات جالبیه که این مسئله داره، گیج‌کنندگی‌ش سر این مسائله. بار اول با بار ده به توان n به‌علاوه یکم ($\infty = 10^{n+1}$) که یعنی بی‌نهایت بار، مساویه. فرض کنید الان بار صدمیه که من مردود میشم و میام. هنوز ده به توان n به علاوه یک منهای صد بار ($10^{n+1} - 100$) دیگه باید دور بزخم تا جواب «بله» رو بگم. اما در واقع من جواب «بله» رو از نظر ناظر بالا دادم و تموم شده. اون هم گفت: دیدی بهتون گفتم این موجودیه که جواب میده! لذا همه‌مون جواب «بله» رو دادیم؛ ضمن اینکه همه‌مون جواب «نه» رو هم دادیم. پس نتیجه نهایی چیه؟ نتیجه نهایی اینه که «بله». هر عددی رو شما متصور بشید که رد بشید؛ یک بار بعدیش امکان «بله» رو داره. لذا جواب نهایی اینه که «بله، بله، بله»، ما جواب دادیم؛ تموم شد. بنابراین آدم جواب «بله» رو، هم در جزء داده؛ یعنی هم در سلول جواب داده و هم در کلیت خودش جواب داده. حالا باز هم پیچیدگی‌های دیگه‌ای هست که الان تو این ماجرا نیاریم. یعنی به‌عبارتی ما انقدر دور خواهیم زد تا بگیم «بله». منتها از نظر ناظر یک (ناظر لامکان لازمان لاتضاد)، تمام این بارهایی که ما دور زدیم؛ چقدر زمان برده؟ صفر. زمانی نبرده.

ناظری اومده اینجا و «بله» رو گفته. بار اولش با اونی که بار ده به توان n به‌علاوه یکم (10^{n+1}) یا به هر حال ده به توان n مین بار (10^n)، «بله» گفته؛ یکیه. اینجا (در لامکان لازمان لاتضاد) انتظار معنا نداره؛ چون زمان نداره. بنابراین همه‌مون با هم گفتیم بله.

لامکان + لازمان + لاتضاد



توجه کنید که اگر از پایین به بالا نگاه کنیم، یک ماجرا می‌بینیم و اگر از بالا به پایین نگاه کنیم؛ یک ماجرای دیگه می‌بینیم. از بالا به پایین که نگاه می‌کنیم، کسی که اینجا می‌رسه (به لامکان، لازمان، لاتضاد می‌رسه)؛ انتظار براش معنا نداره. اینکه من منتظر شدم، براش معنا نداره؛ چون اصلا زمان نیست. اون ایستاده تا من ده به توان n بار (10^n) دور زدم. برای او مثل یک طرفه‌العین هست؛ یعنی مثل اینکه اصلا واینستاده. لذا اونجا وقتی می‌گه که همه «قالوا بلی» گفتیم؛ علتش اینه. منظور همین دور نیست. این دور که ما می‌دونیم مردودی هستیم، ولی در نهایت ناظر (ناظر لامکان لازمان لاتضاد)، در صفر ثانیه «بله» رو از همه‌مون گرفته. منتها صفر ثانیه من، ده به توان n بوده (10^n)، صفر ثانیه ایشون، همون بار اول بوده؛ این از نظر اون ناظره. اما از نظر ما یک مسئله‌ای که هست اینه که مثلا بعضی تصورات خاصی که وجود داره؛ می‌گن آیا الیه راجعون هست یا نه؟ می‌گیم بله. می‌گه پس دیگه چه فرق می‌کنه که بد باشیم یا خوب باشیم؟ همه‌مون که میریم می‌رسیم؛ چون وعده و نوید الیه راجعون رو داریم. درسته! اما می‌گه «تا گوساله گاو شود؛ دل صاحبش آب شود». ما الان از این اضطراب و نگرانی که ناشی از کثرت و قصورات و بینش‌های غلط ماست، ببینید چی می‌کشیم تا امروز رو فردا می‌کنیم. بعد تا یک سال دیگه، تا دو سال دیگه، تا لامکانی لازمانی رو طی کنیم، تا بریم اونجا، تا از جهنم عبور کنیم؛ چی می‌کشیم. مثلا در جهنم، برای یک کسی این ضخامت لایه بین من ثابت و من متحرکش یک ذره است؛ برای یکی دیگه خیلی ضخامت داره و هی باید بسوزه. یعنی به خاطر قیاس اون اطلاعات، همینطور باید بسوزه و بسوزه ولی یک کسی هم این ماجراش خیلی کم‌تره.

ما اومدیم یک حلقه رو طی کردیم و شدیم تجربه الهی. ما تجارب الهی هستیم، اگر ما نبودیم؛ خیلی چیزها نبود. الان اگر ما رو از عرصه گیتی بگذارند بیرون؛ آیا این جهان هستی وجود داره؟ یعنی اگر الان یک‌دفعه شما فرض کنید که ما رو از عرصه گیتی پاک کنند؛ آیا باز هم این تریبون سر جاش هست یا نیست؟ کسانی که میگن هست یا کسانی که میگن نیست، کسانی که میگن هست دستشون رو بلند کنند.

حضار: اگه باشه هم ارزشی نداره.

استاد: ببینید، صورت مسئله خیلی مهمه. اگر ما و اصلاً چیزی به نام آدم، انسان، بشر وجود نداشته باشه؛ این جهان هستی سر جای خودش هست یا نیست؟ مثلاً خورشید هست؟ زمین هست؟ ماه هست؟ این هم یک بحث خیلی مهمی هست.

تسویه حق الناس قبل از ورود به جهنم:

حضار: برای هر گناهی یک لایه‌ای تشکیل میشه که باید بسوزه؛ آیا حق الناس به چه شکلی در میاد؟

استاد: بحث حق الناس قبل از مسئله جهنم اتفاق می‌افته که مسائالش، دست به یقه بودن ما در یوم القیامه است. این مال قبل از ورود به جهنمه که یقه همدیگه رو گرفتیم و اصلاً نمی‌گذاریم کسی تکنون بخوره و تا این مرحله تموم نشه؛ جهنمی نیست. تا مرحله تسویه بحث حق الناس صورت نگیره؛ جهنمی نیست. این مسئله توسط همزاد و وکیل‌های تسخیری ما صورت می‌گیره که مباحثش رو در دوره بعد داریم و کارشون اینه که یقه ما رو از دست همدیگه نجات بدن. چون من یقه ایشون رو گرفتم، ایشون یقه اون رو گرفته، اون یقه اون رو گرفته و در این خصوص، هیچ مداخله‌ای از جانب خداوند نخواهد بود که مثلاً بنده حق الناس گردنمه؛ بگن که ما این طاهری رو بخشیدیم. چون در اون‌صورت ایشون معترض میشه؛ میگه نه! من طلبکارم. این تنها کاریه که خداوند خودش نمی‌تونه مداخله داشته باشه. عدالتش ایجاد محدودیت کرده؛ یعنی تنها موردیه که یک محدودیت ایجاد کرده. یعنی خود عدالتش، سد و مانع مداخله خودش شده. اونجا وکلای تسخیری ما که همزاد باشند که دوره بعدی باهاش سر و کار پیدا می‌کنیم؛ اونها با همدیگه می‌شینند و میگن تو به این ظلم کردی، اون به اون ظلم کرده، اینجوری شده، خلاصه با همدیگه این مسئله رو حل و فصل می‌کنند و

دیگه چیزی باقی نمی‌مونه. ما میریم مرحله بعدی که میگن عملکرد شما در قبال این حلقه انالله چی بود؟ فقط هم مال اینجا نیست. مال زندگی قبلی، زندگی بعدی و خیلی مراحل که روی همدیگه جمع شده؛ فقط مال اینجا نیست. آخه همه فکر می‌کنند فقط مال اینجا است؛ در حالی که مال زندگی بعد هم هست. یعنی الان شما کالبدهای ذهنی رو می‌بینید که برگشتند و دارند مداخله و اذیت می‌کنند، پرونده اون هم همونجا جمعه، پرونده قبل هم هست؛ یعنی این خیلی ماجرای مفصلیه.

مفهوم الله سریع الحساب:

یک موضوع هست که میگن «الله سریع الحساب»، پس خداوند سریع الحسابه؛ منظور از سریع الحساب بودن چیه؟ اگر قراره که ما در جهنم حساب و کتاب پس بدیم؛ دیگه نمیگن «الله سریع الحساب». اگر قراره سریع الحساب باشه؛ پس جهنم چیه؟

- سریع الحساب بودن اینه که همین الان وقتی یک ماجرای اتفاق می‌افته؛ من در در دم، یعنی به‌صورت «آنی» شیمیایی و تشعشعاتی جواب می‌گیرم. یعنی به لحظه نمی‌کشه؛ من جوابم رو گرفتم. این یک موضوعه.

- یک مسئله دیگه بازتاب من در همینجا است که:

این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا

وقتی توی کوه صدا می‌کنی؛ چند ثانیه بعد صدای خودت به خودت برمی‌گرده. الان صبح از خونه میایم بیرون، من اعصاب ایشون رو خراب می‌کنم، ایشون هم با اعصاب خراب میره سر کار، اعصاب ارباب رجوع رو خراب می‌کنه، ارباب رجوع میره سر کارش، اعصاب اون رو، اون هم میره اونجا، اون هم همینطوری، شب میریم خونه می‌بینیم که بچه ما یا همسر ما اومد و میگه که این همسایه ما عجب آدمیه! اینطوری و اونطوری، این کار رو کرد، اون کار رو کرد. بعد ما می‌گیم بله عجب مردمان بدی هستند! ما پیگیری نداریم، اگر پیگیری کنیم، یک‌دفعه می‌بینیم که این نتیجه همونه که من صبح اعصاب اون رو خراب کردم، اون هم اعصاب یکی دیگه رو خراب کرد و همینطور این کار زنجیروار ادامه پیدا کرد و همینطوری چرخیده رسیده به همسایه من، اون هم اعصاب ما رو خراب کرده. این هم یک اثره.

- بعد دوباره یک اثر داریم که قانون بازتابه که در موضوع حکمت الهیه. دوره بعد که همزاد رو شناختیم، همزاد حکمت الهی رو پیاده می‌کنه و این همزاد ماست که مزد اشتیاق ما، مسائل ما، قضایای ما رو ردیف می‌کنه؛ پس همزاد نقش‌های بسیار زیادی داره. خلاصه کلام میره بالا، بازتاب اون هم میاد به من می‌رسه؛ که «یهدی من یشاء» و اون ماجراست. این رو هم داریم.

مفهوم اقرا کتابک و سوء سابقه (برداشت‌ها و نتایج غلط):

حالا همه این کارها رو کردیم، یک چیزی هم داره مرتب ثبت می‌کنه؛ سوء سابقه و همه اینها رو ثبت می‌کنه. در واقع شما فرض کنید که یک مجرم محکوم به زندان میشه؛ میره زندان. درست روزی که در زندان رو باز می‌کنند، میگن تو دینت رو ادا کردی، بی‌حساب شدیم؛ بیا برو بیرون. بیرونش می‌کنند؛ یک ساعت بیشتر هم نگاهش نمی‌دارند. حتی اگر بگه بگذارید من امشب تا فردا اینجا باشم؛ میگن ما دیگه نون مفت نداریم بدیم تو بخوری؛ می‌اندازنش بیرون. پس این آدم الان که اومد بیرون؛ یک اشتباه کرده بود که مجازاتش رو پرداخت کرده و بی‌حساب بی‌حسابه. اما فردا می‌خواد بره یک جایی استخدام بشه؛ میگن برو سوء سابقه بگیر بیار. بعد میره سوء سابقه بگیره؛ میگن تو این کار رو کردی و محکوم شدی و اون سوء سابقه رو می‌گذارند کف دستش. حالا هی می‌زنه تو سر خودش و میگه من یک جرمی کردم، مجازاتش رو هم دادم؛ این دیگه چیه؟ این میشه اینکه در واقع ما یک بیوگرافی داریم، یک سوء سابقه داریم. یک مسئله اینجاست که در واقع یک جایی یقه‌مون رو می‌گیرند و میگن که «اقرا کتابک»، میگن سوء سابقه‌ات رو بردار بیار. می‌گیم ما مجازاتش رو دادیم.

آنچنان گرم است بازارمکافات عمل
دیده گر بینا بُود هر روز، روز محشر است

و روز محشر برای یک سری حساب‌هاست که ما الان هم مجازاتش رو دادیم. میگن «اقرا کتابک»، بیار ببینیم که چه کردی، بیار ببینیم که چه نتیجه‌ای گرفتی، پایان نامه‌ات کو؟ برو سوء سابقه‌ات رو بردار بیار. در واقع «سوء سابقه، سوء حساب یعنی برداشت‌های غلط، نتایج غلط»، اینهاست که ما رو درگیر می‌کنه. می‌گیم ما این کارهامون رو کردیم، میگن همون کارهایی رو که کردی دستت نگه دار، حالا اون کارهایی که کردی؛ می‌بایستی

این بود، می‌بایستی اینطوری می‌بود. طرح ما این بوده؛ اما تو این رو برداشت کردی. اختلاف برداشت وجود داره.

صلاح کار کجا و من خراب کجا ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

موضوع سر اختلاف برداشته، می‌گن طرح این بوده؛ تو این رو فهمیدی.

حضار: قبلا فرموده بودید که هر اطلاعات و حالا آگاهی که ما به دست میاریم، باهامون می‌مونه و میره تا زندگی‌های بعدی همراهمونه. بعد ما به مرحله جهنم می‌رسیم و طرح کلی میاد و با اون اختلاف برداشت ما مقایسه میشه، لایه‌ها برداشته میشه و با اون من ثابت و متحرک همه یکی میشن و همه اطلاعات معلوم میشه. بعد چی میشه که از جهنم در میایم؛ الست رو پاسخ نمی‌دیم؟

استاد: از جهنم در میایم، وقتی در جهنم بسته شد، میایم بیرون، دوباره فراموشیه؛ طبق قانون همینجا.

حضار: آگاهی‌ها رو هم فراموش می‌کنیم.

استاد: نه، آنها اگر نباشه که ما نمی‌دونیم چه‌جوری می‌خوایم از من ثابت استفاده کنیم؟ وقتی در بسته میشه و اون بیرونیم؛ نمی‌دونیم اون تو چه خبر بوده. اگر می‌دونستیم که معما حل شده بود.

حضار: مگه داخل جهنم اطلاعات و آگاهی ما بالا نرفته؟ مگه آگاهی ما با اون آگاهی کلی مطابقت داده نشده؟

استاد: ببینید، آگاهیمون رفته بالا، خیلی چیزها و خیلی مسائل یاد گرفتیم، ولی هنوز خیلی اختلاف داره. البته نمی‌دونیم، شاید هم اصلا تا اونجا ما اختلاف‌ها رو پوشوندیم. چه می‌دونیم؟ ولی به‌طور کلی در جهنم یک جا اطلاعات ناب این هفت آسمان هست. هفت تا گاو صندوق اطلاعات ناب یک طرف هست و اونچه که ما فهمیدیم؛ یک طرف دیگه‌ست. هر چی بیشتر فهمیدیم؛ این اختلاف کم و کم و کمتر میشه. این اختلاف برداشت ما از نقشه و طرح خلقت، باعث گناه شده. مثلا من اگر الان بدونم طرح خلقت چیه؛ نمیام وقتم رو به غیبت بگذرونم. مگه میشه یک کسی بدونم طرح و نقشه خلقت چیه و هدف از خلقت چیه؛ بعد بیاد بشینه غیبت کنه. نمیداد! اصلا می‌بینه که انقدر

وقتش کم و محدوده، انقدر مطالب هست که باید یاد بگیره، انقدر چیزهاست که باید دنبال کنه؛ دیگه کی وقت برای غیبت می‌مونه؟ وقت نمی‌مونه. لذا مثلاً فرض کنید وقتی طرح خلقت معلوم شد، تن واحد معلوم میشه و شما می‌بینید که نمی‌تونن به یکی تهمت بزنی، نمی‌تونن به یکی افترا بزنی، نمی‌تونن به یکی ظلم کنن؛ دستت به این کار نمیره. چون فهمیدی اون هم خود تویی؛ معصومیت اینجوری به وجود میاد. وقتی طرح خلقت فهمیده شد، دیگه طرف نمی‌تونه ظلم کنه، نمی‌تونه غیبت کنه، نمی‌تونه دزدی کنه؛ همه چیز درست میشه. زمانی اشکالات پیش میاد و گناه ایجاد میشه که انسان نمی‌دونه که اینجا چیکار می‌کنه. و چون نمی‌دونه اینجا چیکار می‌کنه؛ لذا درصدد این بر میاد که گلیمش رو از آب بکشه بیرون. وقتی می‌خواد گلیمش رو از آب بکشه بیرون؛ دزدی و ظلم و غیبت و همه اینها توجیه پیدا می‌کنه. چون احساس می‌کنه که اینجا یک جنگله، جنگل ایجاب می‌کنه که این رو بکوبه، پاش رو بگذاره روی کله اون و بره بالا، اون رو خرابش کنه، سیاهش کنه و برای اینها توجیه پیدا می‌کنه دیگه. بگش تا زنده بمانی؛ همه چیز توجیه پیدا می‌کنه. بنابراین این بحث فهم طرح و نقشه خلقت، اهمیت بسیار زیادی داره که ما این رو دریافت کنیم. لذا در اونجا بحث، بحث کلی‌ست. کلیت ماجرا اینه که ماجرا چه بود و تو چه فهمیدی؟ اینطوری. وگرنه دیگه الان لااقل بین خودمون قبول داریم که مثلاً من الان هر اشتباهی کنم، هنوز اشتباه شده، نشده؛ دارم پاسخش رو میدم و توانش رو دارم پس میدم.

حضار: این دایره بالایی رو که داشتید نشون می‌دادید، این بحث برگشت انسان از این دوری که زده رو، این برگشتش رو میشه یک توضیح بدین که به چه صورته؟ تو جهان‌های موازیه یا نه؟

استاد: نه! ببینید قانونی داریم که قانون عدم تکرار و مانند هست. اینکه میلیارد بار رفتیم و اومدیم، هیچ‌وقت اینجا نیومدیم. هر بار وقتی محل زندگی ما به این مقطع می‌رسه، جاش فرق می‌کنه؛ اینجا که نیست. الان این زمین تا چند وقت دیگه از بین میره. در انتها وقتی ذخیره هیدروژن خورشید تموم بشه، مرگ زمین هم فرا رسیده. وقتی ذخیره هیدروژن خورشید تموم بشه، هلیوم سوزی شروع میشه، چون تمام هیدروژن‌ها تبدیل شدند به هلیوم. چهار اتم هیدروژن با هم فیوژن می‌کنند، برخورد می‌کنند و یکی میشن و تبدیل به هلیوم می‌شند. اما یک کسر جرم پیش میاد که اون

میشه انرژی که ما داریم دریافتش می‌کنیم. وقتی هلیوم سوزی شروع بشه؛ عناصر سنگین‌ترش تشکیل میشند و بعد خورشید شروع می‌کنه به مچاله شدن. چون عناصر سطحیش سنگین‌تر و سنگین‌تر میشن؛ شروع می‌کنه به مچاله شدن و میشه به اندازه یک توپ فوتبال و تبدیل میشه به یک سیاهچاله. از یک حدی بیشتر تراکم پذیر نیست و یک انفجار بزرگ اتفاق می‌افته و میشه سوپرنوا. پس این زمین دیگه نخواهد بود. همون وقتی که خورشید سیاهچاله میشه؛ زمین رو هم می‌بلعه. پس دوباره اگر ما هم بخوایم برگردیم؛ زمینی نیست که بخوایم برگردیم روی زمین.

لذا:

عالمی دیگر نباید و از نو آدمی

حضار: در رابطه با جهنم، من نوشتم آخرین مرحله‌ای است که در اون آگاهی وجود دارد. یعنی بعد از جهنم دیگه آگاهی وجود نداره؟

استاد: ببینید، بحث آگاهی در تمام مقاطع وجود داره. در خود جهنم، اصلاً سوزاندن با آگاهی، یعنی با اختلاف برداشت که گفتیم. خداوند شکنجه‌گر نداره. این یک مطلبیه که آیا خداوند شکنجه‌گر داره؟ ما خودمون قاضی هستیم، خودمون شکنجه‌گریم، خودمون هیزم جهنمیم. هیزمی در کار نیست که بیارند و اون تو بریزند؛ غیر از خودمون. خودمون هیزم جهنم هستیم. وقتی از این مقطع رد بشیم؛ در بسته میشه. همونطور که تمام مقاطع قبلی، بسته‌ست. الان اگر ما یادمون می‌اومد که از کجا آمدیم؛ معما حل بود دیگه. اگر یادمون می‌اومد که در دوره قبل اینجور شد و اونجور شد، بعد اومدیم اینجا بی‌نیازتر شدیم؛ اصلاً همین خودش مسئله ما رو حل می‌کرد. می‌فهمیدیم که ما مسیر نزولی رو رد کردیم که داره همینطور از بارمون کم میشه. در مسیر نزولی، هی هر چی اومدیم پایین‌تر، بارمون اضافه‌تر شده و از این مسیر صعودی هر چی میریم بالاتر، بارمون کمتر میشه. ولی بعد از هر مقطع در رو می‌بندند؛ باید کشف کنیم. ارتباط مستقیم نداریم، باید ارتباط غیر مستقیم پیدا کنیم؛ ارتباطی که بهش می‌گیم آگاهی. همینطوری اینها رو متوجه نمی‌شیم، ارتباط مستقیم نیست؛ ارتباط غیر مستقیمه. یعنی باید از طریق آگاهی بفهمیم موضوع چی بوده، اطلاعات هفت آسمان چی می‌خواد به ما بگه، مسئله‌ش چیه؛ مستقیم کسی نمی‌تونه بفهمه چیه. ولی به‌طور غیر مستقیم

میشه اطلاعات رو کسب کرد و فهمید. بعد یک موضوع اینجاست که گفتیم ما تجارب الهی هستیم؛ تجارب الهی در جهان دوقطبی.

برادر هر دو عالم سایه دوست	بهشت و دوزخ از پیرایه دوست
تویی از روی ذات سایه شاه	شه از روی صفات سایه تو

یک چیزی ما به بالا دادیم، یه چیزی بالا به ما داده. بالا به ما از ذات داده، «نفخت فیه من روحی» اینها رو از ذاتش داده و ما به اونجا صفت دادیم. اگر ما نبودیم، رحمان و رحیم و غفور و قادر و سمیع و بصیر و اینها معنا نداشت.

منظره جهان هستی با توجه به فرکانس چشم ناظر:

استاد: اگر الان ما رو از اینجا بگذارند بیرون؛ آیا جهان هستی وجود داشت یا نه؟
حضار: نه!

استاد: اگر یک‌دفعه ما رو بگذارند بیرون، آیا این صندلی وجود داره؟
حضار: نه!

استاد: وجود نداره، حالا چرا؟

حضار: چون همه چیز مجازیه.

استاد: غیر از بحث مجازی خلق شدن، یک بحث مفصلی هست که بحث ناظره. بحث اینکه هر ناظری جهان هستی رو چطوری می‌بینه. فرکانس چشم ما مسئله رو تعیین می‌کنه. الان ما به این تریبون جلوی من نگاه می‌کنیم، الان این نور رو نگاه می‌کنیم، این نور ظاهرا پیوسته‌ست؛ اما این نور داره پنجاه بار در ثانیه خاموش و روشن میشه. اگر یک موجودی بیاد که فرکانس چشمش بالای پنجاه باشه؛ این نور رو چطوری می‌بینه؟ می‌بینه که همینطور مدام خاموش و روشن میشه. اما وقتی من نگاه می‌کنم؛ پیوسته می‌بینم. حالا هر چه فرکانس چشم ما بیشتر بشه؛ پیوستگی منظره کمتر میشه. مثلاً اینجا همه چیز در حرکت، مثل فرفره‌ست. وقتی یک فرفره رو با سرعت صد دور در ثانیه می‌چرخونیم؛ ما پیوسته می‌بینیمش. اما اگر یک کسی فرکانس چشمش صد و پنجاه باشه، یعنی بالای صد باشه؛ چرخش این فرفره رو کاملاً می‌بینه که داره با یک سرعتی

داره می‌چرخه. همینطوری وقتی فرکانس چشم میره بالا، پیوستگی منظره کمتر میشه. مثلاً یک عقاب وقتی نگاه می‌کنه که باران داره میاد؛ باران رو چه‌جوری می‌بینه؟ قطره قطره می‌بینه؛ چیزی غیر از قطره نمی‌بینه. ما چطور می‌بینیم؟ ما باران رو شلنگی و پیوسته می‌بینیم، مثل اینکه شیر آب رو باز کنیم؛ پیوسته می‌بینیم. حالا هر چی فرکانس چشم میره بالا، به جایی می‌رسه که حرکت الکترون رو می‌بینه. وقتی به این میز نگاه می‌کنه، این رو به‌صورت نقطه نقطه می‌بینه. مثل زمانی که ما به آسمان نگاه می‌کنیم، ستاره‌ها رو می‌بینیم، اگر اون ناظر با فرکانس چشم بالا نگاه کنه؛ این میز رو نقطه نقطه می‌بینه. اگر فرکانس چشم از اون‌ی که گفته شد هم بالاتر بره، خود اون ذرات نقطه نقطه میز هم چون ناشی از حرکت هستند؛ دوباره نقطه نقطه دیده می‌شند. اگر باز فرکانس چشم بالاتر و به بی‌نهایت بره؛ اینجا دیگه هیچی وجود نداره. لذا این موضوع ناظر بحث خیلی مفصلی داره، ببینیم که کی بتونیم صحبت خیلی مفصلی رو در موردش داشته باشیم. بنابراین اینکه ما جهان هستی رو به این شکل می‌بینیم، به خاطر این هست که ما یک خصوصیات فیزیکی داریم، از جمله فرکانس چشممون. حالا بعضی دوستان روی موضوع فرکانس چشم و اینها، یک‌خنده دچار ابهام شدند. این موضوع رو باید از پایه شروع کنیم درس بدیم که فرکانس چشم یعنی چی و فرکانس چشم به چه صورتی هست و این مباحث رو از پایه شروع کنیم و بیایم بالا که این بحث تکمیل بشه. بنابراین اگر ما جهان هستی رو به این شکل می‌بینیم؛ به‌خاطر یک سری برنامه‌ریزی‌های نرم افزاری‌ست و فرکانس چشم ما و مسائل دیگه‌ای. حالا اگر یک مار به دنیا نگاه کنه، دنیا رو یک چیز دیگه‌ای می‌بینه و حرارت بدن ما رو می‌بینه. او اصلاً یک شکل دیگه می‌بینه و یک تجسم دیگه‌ای داره. اگر ما رو از جهان هستی بیرون بگذارند؛ این تریبون دیگه قابل تعریف نیست. معلوم نیست که ناظرهای دیگه، این تریبون رو تریبون می‌بینند یا چه‌جوری می‌بینند. چون ما هستیم؛ این تریبون به این‌صورت دیده میشه. اگر ما نباشیم؛ همچین چیزی وجود خارجی نداره و بستگی داره به ناظرهای دیگه که ممکنه جهان هستی رو اصلاً یک شکل دیگه‌ای ببینند.

حضور: استاد ببخشید، یک زمانی شما گفتید که خداوند، ما رو به اون شکلی که ما همدیگر رو می‌بینیم؛ نمی‌بینه. به چه شکلی می‌بینند؟

استاد: خداوند رو گفتیم؟

حضرار: من اینجوری شنیدم؛ شاید اشتباه شنیدم.

استاد: اشتباه شنیدید. ناظر بالا، ناظری که در لازمان هست، اگر به ما نگاه کنه؛ ما اصلاً این شکلی نیستیم. یک ناظر فرضی را گفتیم. وگرنه دیدن در مورد خداوند مفهوم نداره. چرا نداره؟ چون این دیدن ما ناشی از فرکانس چشم هست؛ خداوند که چشم نداره. این دیدن ما ناشی از بازی با فرکانس‌هایی‌ست که اصلاً هست. شما الان طول موج داری، فرکانس‌هایی داری، مسائلی داری؛ در حالی که خداوند تابع فرکانس و تابع قوانین فیزیک نیست.

- ما یک دیدن فیزیکی داریم، مثل دیدن جهان هستی که دیدن فیزیکی هست که ما داریم.

- یک دیدن داریم که مجازیه. می‌گن بصیر و رحیم و سمیع و... سمیع یعنی او شنواست، آیا شنیدن اون همین شنیدن ماست؟ در مورد ما فرکانسی میاد اینجا و یک مکانیزمی داره اون رو تحت تاثیر قرار میده و بعد یک‌سری از سلول‌ها هستند که این ریتم رو تبدیل می‌کنند به فرکانس و بعد تبدیل‌های دیگه صورت می‌گیره و بعد مغز ما می‌فهمه که چه صدایی شنیدیم. اما اون مکانیزم، اون چیزی که اونجا هست، اصلاً به این معنا نیست؛ یک معنای دیگه‌ای داره. وقتی ما می‌گیم خدا شنوا و بیناست، علیمه، اصلاً این صحبت‌ها در مورد او صدق نمی‌کنه. «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ»، او از هر توصیفی که می‌کنیم؛ مبرا است. شنیدن او، شنیدن‌ست غیر از اون چیزی‌ست که ما در واقع تصور می‌کنیم.

منظره جهان هستی از منظر لازمانی و رویت «شجره» و مفهوم شجره یا درخت:

اگر یک ناظری از لازمان به ما نگاه کنه، ما رو این شکلی نمی‌بینه. کار زمان در واقع مثل اینه که یک کالباس رو می‌گیریم برش میدیم، یا یک تکه نان رو برش میدیم. الان یک فریم از ما ساخته، فریم ثانیه قبلمون، فریم قبل، فریم قبل و قبل. همینطور هر فریم ما، یک بخش از وجود ما رو به نمایش می‌گذاره. بنابراین یکی که از لازمانی نگاه کنه، چون زمان نداره، من رو با ثانیه قبلم با ثانیه قبلش و همینطور ثانیه‌های قبل‌تر رو روی همدیگه می‌بینه و ما رو از بدو تولد تا الان یکپارچه می‌بینه؛ جدا جدا نمی‌بینه. لذا

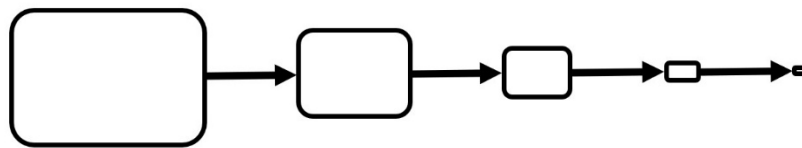
بچگی ما و زمان حال ما همه بر هم منطبقه. بعد ما یک چشمی پیدا می‌کنیم که از یک طرف به طرف دیگر کشیده شده، یک گوشی پیدا می‌کنیم که از یک جا به جای دیگر ادامه پیدا کرده، یک پای خاصی پیدا می‌کنیم که در واقع اول یک تکه پای کوچیک بوده و یک‌دفعه پیوسته شده و تا یک‌طرف دیگر ادامه پیدا کرده. یک دهانی داریم که مثلا فرض کنید از یک جایی شروع شده و کشیده شده و به یک جایی خاتمه پیدا کرده. یعنی در واقع ما اصلا این شکلی نیستیم. حالا تازه به اینجا ختم نمیشه. بعد با مادرمون پیوسته دیده می‌شیم و بعد برگردیم عقب، عقب و عقب‌تر و اینها همه می‌افته روی همدیگر و بعد جهان هستی میشه یک درخت.

«لا تقربا هذه الشجرة»، به این «درخت» نزدیک نشو! یعنی همه چیز میره توی همدیگر و میشه مثل یک درخت. وقتی گفت به این درخت نزدیک نشو، چرا گفت «درخت»؟ علت داشته؛ چون اون از لازمانی به هستی نگاه کرد. اونی که از لازمانی نگاه کنه، اصلا این چیزها رو نمی‌بینه، هستی این شکلی نیست، در واقع مثل یک درخته. در واقع یک چیزی‌ست که همه چیز به هم پیوسته‌ست. اینجا ما جدایییم؛ اما در لازمانی، ما به هم پیوسته‌ایم. مثل یک درختی که این شاخه اومده، شما به من پیوسته‌ای؛ شما جدا از من نیستی. اگر همینطور برگردیم عقب، الان میریم می‌رسیم به مادر و قبل و قبل و قبل. همینطور میریم عقب، ما که این جمعیت نبودیم. دقیقا مثل درخته. اگر برگردیم عقب، یک‌دفعه می‌بینیم که یک موجودی از روی زمین اومد بیرون، بعد این رشد کرد و رشد کرد اومده اینجا، ما هم روی شاخه‌هاش هستیم. اما زمان اومده و باعث شده ما الان این پیوستگی رو با همدیگر نمی‌بینیم. بحث ساده‌ای نیست ولی اگر یک لحظه به عرایض من توجه کنید؛ متوجه می‌شید که ما به هم پیوسته‌ایم. لذا یک مفهوم دیگر تن واحده همینه. زمان اومده همه چیز رو از هم جدا کرده؛ ما نمی‌بینیم که به هم پیوسته‌ایم. آیا ما در انتها برمی‌گردیم به اینکه از زمین جدا شده باشیم، یک درخت، یک تنه، یک شاخه و بعد میوه‌هاش باشیم یا نه؟ بعد حالا زمین هم جمع میشه با منظومه شمسی و همه چیز با هم جمع و پیوسته میشه. آخرش در واقع همون هستی، کلش مثل یک درخت میشه. به این علت بود که گفتند به این درخت نزدیک نشید، یعنی به «درخت هستی».

ویژگی کلی مرکب در هر مقطع از چرخه:

حضور: وقتی ما می‌میریم در واقع مرکب که بدن ماست از بین میره؛ آیا در اونجا مرکب دیگری است؟

استاد: بله، همون کالبد ذهنی که می‌گیم؛ خودش مرکبه. هر چی می‌ریم جلوتر؛ این مرکب ما جمع و جورتر میشه. و بعد در یک جایی دیگه اصلاً مرکب وجود نداره.



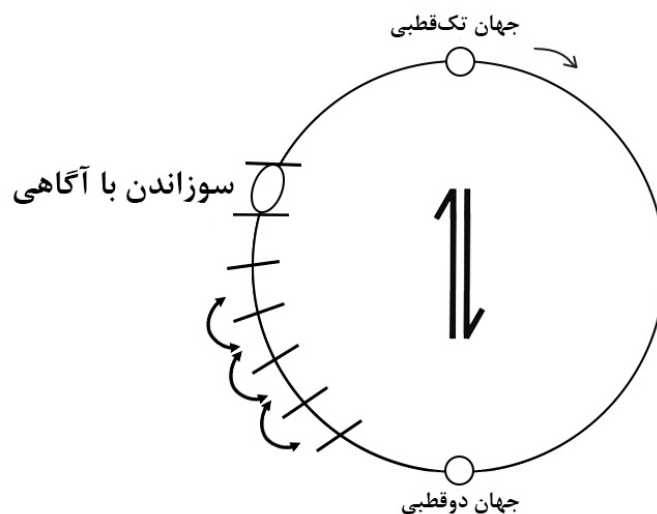
مثل این می‌مونه که یک کسی ناخدای یک کشتی اقیانوس پیمای غول پیکره و تو اتاق فرماندهی می‌خواد این کشتی رو هدایت کنه؛ چقدر محدودیت داره در دور زدن و مراقب اطراف بودن و اینها؟ حالا اگر همین شخص بیاد بشه راننده تریلی، این تریلیه براش تو دستش مثل یک اسباب بازی می‌مونه نسبت به اون کشتی غول پیکر و احساس راحتی خیلی زیادی می‌کنه. احساس می‌کنه که چقدر جمع و جورتر شده، اون چی بود، اون عظمت رو می‌خواست هدایتش کنه از اینور به اونور و پارکش کنه. حالا همین راننده تریلی میاد سوار یک سواری میشه، می‌گه چقدر راحت‌تر شد؛ چقدر جالب من احاطه دارم؛ یعنی براش مثل یک اسباب بازی. همین شخص اگر بیاد سوار یک ماتیز بشه، می‌بینه که دیگه خیلی راحت مسلطه و بعد از همه اینها، وقتی بیاد سوار یک دوچرخه بشه؛ می‌بینه که حالا خیلی قابلیت مانور بیشتری و فردا وقتی دیگه همون رو هم نمی‌خواد؛ دیگه قابلیت مانورش روی خودش به حد اعلی می‌رسه. بنابراین در یک جایی، در اینجا، فقط یک توده آگاهی به باقی می‌مونه و ما یک توده آگاهی هستیم.

حضور: یعنی هادی هستیم؟

استاد: یک توده آگاهی بدون مرکب هستیم. یعنی فقط اطلاعاته و می‌تونه با یک اطلاعات دیگه بازی کنه؛ مرکب نیاز نیست. لذا اینجا (بعد از جهنم)، جبرئیل یا روح القدس دیگه جا می‌مونه و دیگه نیازی بهش نیست. در اینجا مرکب و اینها رو اونها اداره می‌کنند و ایجاد می‌کنند. در واقع هستی رو هوشمندی حاکم بر جهان هستی یا همون روح القدس، روح الامین، جبرئیل، دارند اداره می‌کنند. از اونجا به بعد (بعد از

جهنم)، دیگه نیازی به ملائک نیست. ما هستیم و توده آگاهی که با خودمون بردیم که سوار یک ماجرای بشیم و بدونیم چه‌جوری این رو هدایت کنیم.

یک بحثی هم راجع به جهان موازی هم داشته باشیم، البته در همین بحث‌های کوتاه‌مون خیلی راجع بهش صحبت کردیم که هر کدومش موضوعات بسیار بسیار مهم و مفصلیه ولی چه کنیم دیگه. اینها رو واقعا فقط میشه در قالب کتاب باهاش برخورد کرد که اون هم مشکلاتی داره تا ببینیم که چی میشه.



سوال: استاد ببخشید، غیر از انسان‌ها توی جهنم چیز دیگه‌ای هم هست؟

استاد: ببینید، تا اینجا یک سری عوامل حضور داشتند ولی آخرین بخش، از جمله جن هم اینجا دیگه کارش تموم میشه. دیگه بعد از اون، ما نمی‌دونیم که قراره اونها چکار کنند و چه اتفاقی بیفته. چون بخش‌هایی رو که ما داریم؛ دیگه اونها ندارند. مثلا قبل از اونها حیوانات هم جا می‌موند. چون ما کالبد ذهنی داریم و حیوانات ندارند. اون کالبد ذهنی که ما داریم که مدیریت حافظه می‌کنه، حیوانات ندارند؛ لذا از یک جایی جا می‌موند. گیاهان هم یک جایی جا می‌موند. جن هم از یک جایی اینها جا می‌موند. وقتی ما از جهنم رد می‌شیم، فقط یک تضاد با ما هست و اینکه تضاد چقدر در آگاهی ما نقش پیدا کرده و آیا ما با این معلوماتی که داریم، می‌تونیم تضاد رو بگذاریم کنار یا نمی‌تونیم بگذاریمش کنار؟ حتی از جهنم به بعد، اگر ما هر جوری با تضاد بازی کنیم؛ خودمون داریم بازی می‌کنیم و اینجا دیگه شیطان و اینها نقشی ندارند. من صرفا با سواد و با آگاهی خودمه که می‌تونم با تضاد بازی کنم و آخرش جواب الست بربکم رو

بدم که من هستم یا نیستم. در واقع نقش تضاد در آگاهی‌های منه که اینجا شکل می‌گیره. از اینجا به بعد، فقط توده آگاهی‌هاست که می‌تونه عبور کنه.

منظور از هیزم جهنم:

حضار: گفتند که هیزم‌هایی آتش جهنم را مهیا کرده که آتشش از سنگ و خودتون هستید.

استاد: ببینید، یکی از این هیزم‌هایی که هستند، جن هست، شیطان هست. بحث اینکه شیطان هست، چون خود شیطان در واقع هوشمندیه دیگه. دوباره میشه همین ماجراهایی که ما در واقع داریم صحبت می‌کنیم، به‌عبارتی اینها همه‌شون برمی‌گرده به یک قضایایی. چرا گفته سنگ؟ بماند تا یک فرصتی دیگه در موردش صحبت کنیم. همه اینها یک کشف رمز داره. در واقع یک جوری هست که بعضی‌ها برداشت‌های فیزیکی می‌کنند؛ یعنی روال اینجوری بوده و هست. اما در واقع اینها همه‌شون کشف رمز داره؛ کما اینکه دیدیم اصلاً خود جهنم هم فلسفه خلقت داشت. اصلاً خود جهنم یک فلسفه خلقت بسیار هوشمندانه‌ای پشتش خوابیده.

حضار: چرا ما انسان‌ها می‌میریم و کالبد ذهنی می‌شیم؛ ولی جن مرگ نداره؟

استاد: داره. برای اونها هم در سنین مختلفی مرگ اینجا اتفاق می‌افته. بعضی‌ها از چهل سال، پنجاه سال تا چند هزار سال عمر می‌کنند.

حضار: مذهب چی استاد؟ مذهب هم دارند؟

استاد: ببینید برای اونها مذهب تعریف نشده؛ اونها رسالتشون با ما فرق می‌کنه. فقط اونها در قالب تقلید از ما بر میان؛ وگرنه گفته نشده که اینها هم باید فرضاً دین داشته باشند. من که به چنین مطلبی برنخوردم.

حضار: می‌گن اونها هم کافر و مسلمان دارند.

استاد: عرض می‌کنم خدمتون، شرح وظیفه اونها کجا نوشته شده؟ کی می‌دونه شرح وظیفه اونها چیه؟ اونها تقلید می‌کنند که یکی جن کافر، جن یهودیه، جن مسلمونه. کجا نوشته که اینها اصلاً چی باید باشن؟ کجا نوشته شده که آیا اونها هم بهشون ابلاغ شده یا نشده یا اصلاً چکار باید بکنند؟ چون اصلاً نحوه زندگی اونها با ما تفاوت داره؛

خیلی فرق می‌کند. اون‌ها اصلاً مسائل احکام ندارند؛ چون مکان ندارند و تابع مکان نیستند. بنابراین اون احکامی که مثلاً برای ما می‌اد؛ به درد اون‌ها نمی‌خوره. مثلاً اون‌ها شرایط لباس ندارند، نجاست ندارند، یعنی اون‌جور که برای ما مطرحه؛ برای اون‌ها مطرح نیست. لذا می‌بینید که احکام اون‌ها با احکام ما باید فرق داشته باشه. بنابراین اگر ما بگیم یک جن یهودی، یعنی این جن یهودی قراره چکار کنه؟ تابع کدوم احکام باشه؟ چکار می‌خواد بکنه؟ یعنی شما مثلاً بیاید ببینید که یک موجودی که تابع مکان نیست و به مکان اشراف داره؛ احکامش چه‌جوری میشه؟

لذا یکی از تخلفات اون‌ها یعنی اصولاً تخلفات بحث جن، تقلید از انسانه. یعنی مثلاً اون‌ها به طلا نیاز ندارند ولی به تقلید از ما جذب طلا می‌شنند. مثلاً فرض کنید که مراسم و مسائل اون‌ها اصلاً با ما فرق می‌کنه ولی جذب مراسم ما شدند. مثلاً مثل ما مراسم عروسی برگزار می‌کنند. مثلاً از رقص ما و ساز و آواز و مسائل ما تبعیت می‌کنند، در حالی‌که اصلاً اون‌ها نوع زندگیشون و ابعادشون با ما فرق می‌کنه. ولیکن در واقع از مسائل ما تقلید می‌کنند. مثلاً یکی دیگه از تخلفاتشون تجربه آمیزش با انسانه. این در یک حد عجیب و غریبه، اگر آمار فاش بشه؛ این آمار در حد ۱۰٪ رو به شما نشون خواهد داد. البته این ده درصد که میگم؛ درصدی‌ست که خود افراد بگن. یعنی مثلاً افراد بیان بگن که بله همچین تجربه‌ای هست ۱۰٪ آمار میشه. اما تجربه معمول، بیشتر از این‌ها رو نشون میده. مثلاً شاید در حد ۲۵٪. بنابراین یکی تخلفات اون‌ها اینه که می‌خوان به یک نحوی توی تجربه زندگی ما هم مداخله کنند. اون‌ها چون اشراف دارند و می‌تونند نظاره کنند، می‌خوان به‌نوعی به خیلی از مراسم و مسائل و بحث‌های عقیدتی و همه چیز ما نزدیک بشند و تجربه کنند. تخلفات اون‌ها اینجوریه و خیلی از قضایای ما به دردشون نمی‌خوره؛ ولی واردش هستنند و شما تعجب می‌کنید. البته انسان هم در مسائل مختلفی خیلی اون‌ها رو وارد کرده. در واقع افرادی که این‌ها رو تسخیر کردند؛ این‌ها رو وارد زندگی ما هم کردند و اون‌ها از قدیم‌الایام با مسائل زندگی ما به این نحو آشنا شدند و خو گرفتند و به هر حال این مسئله در موردشون اتفاق افتاده.

یک مختصری هم می‌خواستم راجع به جهان‌های موازی صحبت کنم.

توضیحات حلقه تزکیه تشعشعاتی:

حضور: آیا تزکیه تشعشعاتی شامل هر گونه تشعشع منفی می‌شود؟

استاد: چون این سوال راجع به بحث دوره‌مون هست؛ یک توضیح بدم. توضیح دادم که ما آلوده هستیم. یعنی ما از صبح تا شام، به‌صورت‌های مختلف تشعشع منفی صادر می‌کنیم و ایجاد می‌کنیم. این تشعشع منفی ما رو درگیر و سنگین می‌کنه و این سنگینی، پیشرفت‌های بعدی ما رو کند می‌کنه. برای اینکه ما هر روز فرِش (Fresh، شاداب) باشیم، همونطوری که میریم دوش می‌گیریم تا تمیز بشیم، اگر دوده و گرد و خاک روی سر و کله‌مون باشه؛ فردا می‌تونیم زندگی کنیم؟ پس فردا چطور؟ مثلاً یک نفر که یک سال نرفته حموم مثلاً از اینهایی که می‌بینید بی‌خانمان هستند، هر روز سنگین‌تر و سنگین‌تر میشه. یعنی هر روز در واقع اون وضعیت غیر قابل تحمل‌تر میشه. لذا فرد بعد از یک مدت تو سنگینی خودش اصولاً باز می‌مونه. یکی از مسائلی که هست، اینه که ممکنه ببینید بعضی از عفونت‌ها به‌خودی‌خود خوب میشه. چون در یک محلی که تجمع میکروارگانیسم‌هایی رو داریم، به دلیل اینکه هر موجودی وقتی بخواد زندگی کنه، چون فضولات داره؛ فضولاتش براش سم ایجاد می‌کنه. لذا همونجا که می‌مونه، انقدر خودش در فضولات خودش می‌مونه تا کلاً از بین میره. بشر خیلی از قضایا رو در طولانی مدت خود به‌خود مهار می‌کرده. مثلاً در چند صد سال پیش آنتی بیوتیک نبوده و خیلی از عفونت‌هایی که پیش می‌اومده؛ در واقع خودش به یک نحوی خودش رو مهار می‌کرده. تا اینکه ما دست بردیم و میکروارگانیسم‌های قوی‌تری رو پرورش دادیم. الان مدام نسل آنتی بیوتیک‌ها دارند میان بالا و بالاتر. اونها هم چون این هوشمندی رو دارند که خودشون رو با شرایط آдаپته کنند، می‌بینیم که همینطور مقاوم و مقاوم و مقاوم‌تر هستند. بنابراین ممکنه در یک جایی انقدر تشعشع منفی باشه که ما اصلاً قفل بشیم و اون ماجرای «صم بکم عمی فهم لایرجعون» اتفاق می‌افته. مسئله «ختم الله» رخ میده. ختم الله این نیست که خداوند بیاد مهر بزنه و یک‌دفعه ببینیم که یک مهری خورد تو پیشونیمون. ماجرا اینجاست که انقدر می‌مونیم تا بخاطر این هاگی که دور ما ایجاد میشه و این چیزی که دور ما رو گرفته؛ دیگه امکان ارتباطی ما با بیرون قطع میشه. مثل یک آدم افسرده کامل، مرگ نامحسوس، فرد دیگه ارتباطش قطعه، هیچ‌کس نمی‌تونه به او کمک کنه؛ هیچ چیزی در او نفوذ نمی‌کنه. حرف، نصیحت،

فرزند، همسر، ثروت، هیچ‌چیز در حالت او تغییر ایجاد نمی‌کنه و هیچی نمی‌تونه در اون نفوذ کنه. لذا این چیزها به‌صورت اتوماتیک انجام میشه؛ واقعیتش اینطوری نیست که پیش بیاد و بخوره به مسئله. لذا ما قبل از اینکه زمان بگذره و ببینیم سه ماهه که نرفتیم دوش بگیریم؛ لازمه هر روز خودمون رو فرش کنیم. حالا معمولاً ما این مشکل رو داریم که وقتی این رو می‌گیریم، یکی می‌گه خوبه دیگه، هر روز با خیال راحت این کارها رو می‌کنیم و شب هم میایم یک دوش می‌گیریم و بعد دیگه تمومه دیگه. ما این رو نمی‌گیریم که اینجور نتیجه بگیرید. داریم می‌گیریم که می‌خواهیم آلودگی هوا رو کنترل کنیم ولی تا اطلاع ثانوی که حالا معلوم نیست چه زمانی درست بشه؛ یک دوش بگیریم که لااقل بتونیم به زندگیمون برسیم و از فعالیت بازمونیم. منظور این هست که ما فرش باشیم، احساس سنگینی نکنیم، سبک باشیم تا بتونیم موضوع کمالمون رو یک کاری، یک فکری براش بکنیم. موضوع اون چیزها رو که باید به دست بیاریم؛ به دست بیاریم. اما همونطور که اگر الان یک فرصتی به دست بیاد و بتونیم بریم به یک روستا، وقتی میریم اونجا می‌بینیم که یک هفته گذشته و نیاز نداشتیم دوش بگیریم؛ در حالی‌که اینجا باید روزی دو بار هم که نباشه؛ ولی روزی یک بار حتماً باید دوش رو بگیریم. در حالی‌که در اون روستا اگر بریم، اصلاً هفته‌ام بگذره؛ می‌بینیم که نیازی به دوش گرفتن نداشتیم. ما میریم به یک سمتی که بلکه تشعشع منفی ایجاد شده، همینطور کمتر و کمتر بشه و می‌خواد بره به سمت صفر برسه. با این هدف و با این نیت میریم دنبال این مسئله.

مکانیزم عملکرد حلقه تزکیه تشعشعاتی:

در مورد مکانیزم تزکیه تشعشعی، می‌دونید خود اون تشعشع‌های منفی هم که ایجاد شده؛ در واقع جنسیت نداره که شما الان در یک جایی بگید که این جنسیتش اینه. در واقع ما ایجاد آگاهی منفی کردیم؛ جنسش آگاهیه. البته اصلاً جنس خودمون هم آگاهیه؛ منتها تجلیات مختلفی از آگاهی هستیم. در اونجا این ارتباط میاد و این تشعشع منفی رو که جنسش هم باز از آگاهیه؛ اون رو خنثی می‌کنه و ما احساس یک سبکی می‌کنیم. چند نفر از دوستان متوجه این سبکی شدند؟ می‌بینیم که بله یک سبکی رو داره. البته دیگه می‌بایست پیگیری می‌کردید. چند نفر پیگیری کردند؟ دوستانی که پیگیری کردند؛ همون‌ها هم جوابشون رو گرفتند. بقیه پیگیری نکردند. ولی این ارتباط

خوبیه، ارتباطیه که برای وقت‌های تلف شده، خوبه. مثلاً فرض کنید شما تو ترافیک هستید و وقت دارید، یک لحظه‌ست، این ارتباط رو استفاده کنید. یک پاکسازی، یک تزکیه تشعشعاتی می‌بینید که وقت استفاده‌شه. فراموش نکنید که ارتباط‌ها، اصولاً مال وقت‌های تلف شده‌ست. اصولاً کمال رو در وقت تلف شده میشه پیدا کرد. چون در مواقع دیگه که کار داریم و گرفتاریم که هیچی! وقت‌های تلف شده همین تو ترافیک، توی وقت‌های اتاق‌های انتظار و اینور و اونور و همه این چیزها، در واقع یه فرصت مناسبی‌ست که ما یک ارتباطی برقرار کنیم و ازش استفاده کنیم.

حضار: استاد ببخشید ممکنه این کار رو کرده باشیم؛ ولی هیچی متوجه نشده باشیم؟

استاد: دوباره، سه باره، چهار باره، پنج باره، ده باره، انجام میدیم. فراموش نکنیم که وقتی می‌گیم این مسئله نیاز به پیگیری داره؛ یک دلیلش اینه که خلاصه ما باید نشون بدیم که پاکاریم. اگر قرار بود هر کسی می‌دونست که اگر سه بار، چهار بار بهش میدند؛ همه‌مون این کار رو کرده بودیم. یعنی اگر یک بار می‌رفتیم تو ارتباط و پیدا نمی‌کردیم؛ بار دوم می‌رفتیم. اگر بار دوم نمی‌دادند؛ بار سوم می‌دادند. اگر بار سوم نمی‌دادند؛ بار چهارم و خلاصه همه‌مون ماشاءالله زرنگیم و اهل حساب و کتاب. می‌گفتیم خوبه من ده بار میرم تو ارتباط، اگر توی نه بار بهم نگفتند؛ بار دهم میگن. لذا همه انسان‌ها راه می‌افتادند و این ده بار رو سرمایه‌گذاری می‌کردند. نکته‌ای که تو این مسئله وجود داره که حالا بالاخره برای خودش اون هم قانونمنده، اینه که به شما نمیگن که بعد از بار چندم بهت می‌گیم. شما نمی‌تونید حساب و کتاب کنید؛ یعنی اینطوری بگم خدمتتون که همه محاسبات انسانی رو به هم ریختند. مثلاً من بگم خوبه من ده بار سرمایه‌گذاری می‌کنم، ده بار میرم تو ارتباط؛ بار یازدهم بهم میگن دیگه. لذا یک بار، دو بار، سه بار، چهار بار، پنج بار می‌رفتیم؛ اما الان نمی‌دونیم. یکی میره و همون بار اول بهش میگن؛ به یکی بار صدم میگن.

حضار: ممکنه تشعشع نگرفته باشه یا گرفته باشه.

استاد: نمی‌دونیم! ما نمی‌دونیم که چه وضعیتی داره؛ می‌خوام بگم که تمام حساب و کتاب‌های انسانی رو بهم زدند و ما نمی‌تونیم حساب و کتاب کنیم. الان شما روی مسائل زمینی حساب و کتاب می‌کنید و هر جا به نفعتون باشه اقدام می‌کنید؛ ولی روی یک سری مسائل نمی‌تونید حساب و کتابی باز کنید.

حضار: استاد ببخشید به‌عنوان سوال آخر، برای تزکیه تشعشعی ساعت نباید به شما بدیم؟

استاد: تزکیه تشعشعی هر لحظه می‌تونه انجام بشه.

حضار: یعنی اگر ساعت بدیم نمیشه.

استاد: چرا نشه؟ ولی نیاز نداره. مثلاً شما الان بی‌کارید، یک لحظه‌ست؛ هر لحظه‌ای می‌تونه زمان اون دوش گرفته باشه.

جهان‌های موازی و عدالت الهی - توضیح یوم المجادله - تعریف مجادله و مقام رضا:

یک موضوعی رو در رابطه با عدالت الهی صحبت کنیم و ببینیم که آیا انسان در بحث عدالت، در تضاد هست یا نیست؟ در یک جایی، موقع مجادله ما با عالم بالاست. یعنی وقتی به اینجا (لامکان و لازمان) می‌رسیم و بحث این جای خاص هست، مقاطعی داره و ما قراره در یک جایی از این مقاطع مجادله کنیم؛ در لامکان و لازمان. منظور از مجادله چیه؟ منظور اینه که اول ما عالم بالا رو محاکمه خواهیم کرد. مفهوم عدالت رو خوب دقت کنید، مفهوم اینکه هر کدوم از ما فرصت داریم که در اونجا محاکمه کنیم، مجادله کنیم و اعتراضاتمون رو مطرح کنیم و بگیم که به ما ظلم شده. این حق رو داریم یا نداریم؟

حضار: داریم.

استاد: عدالت الهی یعنی این. یعنی هر سیستمی که می‌خواد بگه عدالت هست؛ میاد فرصت انتقاد و اعتراض رو به افراد میده. در اون سیستمی که معتقده کارش درسته؛ هر فردی این فرصت رو میده که بیان ازش انتقاد کنند و محاکمه‌ش کنند. لذا ما وارد این محاکمه کردن می‌شیم و میریم به محاکمه کردن. حالا وقتی میریم محاکمه کردن، آیا چیزی داریم برای این که خدا محاکمه کنیم یا نداریم؟ تک تکمون چیزی داریم که بگیم خدایا اشتباه کردی؟

حضار: نمی‌گیم اشتباه کردی.

استاد: مثلاً بگیم به ما ظلم کردی، به ما ظلم شده. حالا ممکنه بگیم تو ظلم نکردی ولی به ما ظلم شده؛ کی ظلم کرده؟ انتهایش می‌رسه به خودش دیگه. اونجا می‌گیم از این طریق ظلم کردی به ما ظلم کردی که اگر اینطور نمی‌شد و اونطور می‌شد؛ من پیدا می‌کردم. یا می‌گیم اگر پیدا نکردم؛ به دلیل این بوده که من اینجوری بودم و اونجوری بودم. این امکان هست یا نیست؟

حضار: هست.

استاد: الان داریم راجع به انسان داریم صحبت می‌کنیم، در اون شرایط آیا همه انسان‌ها اعتراض داشتند یا نداشتند؟ بدون رودربایستی، همه معتقد بودند که خدایا تو، توی کارت اشتباه کردی و یک چیزهایی رو نسبت به ما رعایت نکردی. ببینید الان شما خودتون با چند نفر برخورد کردید که معتقدند خدا عدالت نداره؟ آیا برخورد کردید یا نه؟

حضار: بله.

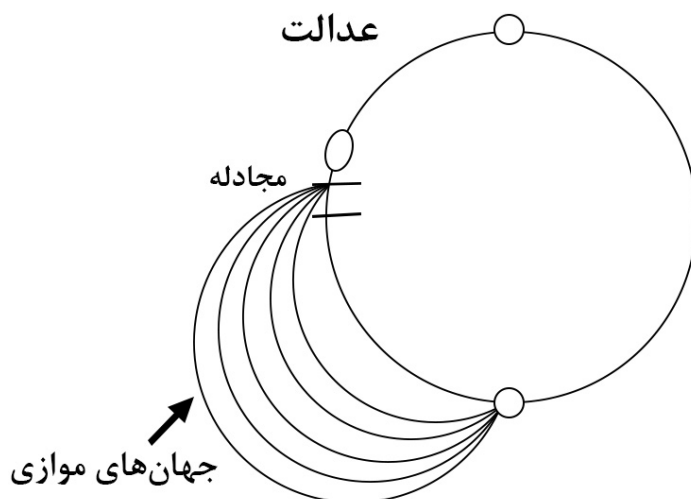
استاد: هفت میلیارد انسان مجادله دارند. این یه اصله که هر کسی در هر جایی که هست؛ متوجه میشه که باید در قبال کمال حساب و کتاب پس بده. لذا شروع می‌کنه به دبه اومدن و جرزنی کردن و مجادله کردن مبنی بر اینکه من اگر پیدا نکردم دلیلش این بوده. مجادله شامل مقاطع مختلف میشه؛ فقط مربوط به این مقطع نیست. مثلاً راجع به این مقطع، یکی میگه مجادله می‌کنه که من کور به دنیا اومدم، یک نفر دیگه میگه من معلول به دنیا اومدم، اون یکی میگه من در یک خانواده‌ای به دنیا اومدم که بسیار فقیر بود، اگر من در یک خانواده ثروتمندی به دنیا می‌اومدم؛ پیدا می‌کردم. اون یکی میگه من در یک خانواده ثروتمندی به دنیا اومدم؛ به همین دلیل پیدا نکردم. میگن چرا؟ میگه من تو خونه سلطان به دنیا اومدم و تا چشمم رو باز کردم، برق پول و برق طلا و برق شمشیر رو دیدم. اگر من در یک خانواده فقیر به دنیا می‌اومدم، دستم به ظلم و زور باز نمی‌شد، برق شمشیر نمی‌دیدم، کاری با شمشیر و طلا نداشتم؛ لذا پیدا می‌کردم. اگر هفت میلیاردیم، هفت میلیارد صورت مجادله رو شما در نظر بگیرید. فرض کنیم به اونی که معلوله بگن فکر می‌کنی اگر تو پا داشتی؛ کمال رو پیدا می‌کردی؟ میگه بله.

قبل از اینکه این رو توضیح بدم، یک داستانی براتون بگم که این کمک کنه به درک این موضوع. یک روزی شیخ بهایی از یک کوچه‌ای رد میشه. اون موقع مثل الان چفت و جور نبوده و از لای درز در می‌بینه که یک نفر نشسته و داره کشک می‌سابه و همه‌اش داره شکوه و شکایت می‌کنه که ای خدا بهتر نبود که ما یک ثروت و مکتی داشتیم و به‌جای اینکه بشینیم کشک بسابیم؛ همه‌اش می‌نشستیم در مدح و ثنای تو به عبادت مشغول می‌شدیم و لازم نبود بشینیم پای این بساط و کشک بسابیم؟ شیخ بهایی اینها رو می‌شنوه، در می‌زنه و میره داخل و میگه اسمت چیه؟ میگه شیخ حسن. میگه شیخ حسن چی می‌گفتی؟ میگه والا داشتم اینجوری می‌گفتم که آخه حیف نیست که ما می‌شینیم کشک می‌سابیم؟ الان بهتر بود ما می‌رفتیم در یک مسائل ماورائی و عبادی و اینها. میگه شیخ حسن می‌خواهی من یک کاری کنم که تو ببینی ثروت و مکت و اینها داری و بعد یک آزمایش کنی و ببینی که چی میشه و چکار می‌کنی؟ میگه بله. میگه چشمات رو ببند، چشماش رو می‌بنده و شیخ بهایی در یک بشکن زدن این کار رو انجام میده. البته این کار، شدنیه و چند سال پیش هم ما انجام می‌دادیم ولی به علت انحرافاتش همه رو گذاشتیم کنار. بعد یک‌دفعه شیخ حسن می‌بینه که سوار اسبی‌ست. به هر حال کم و بیش دیگه می‌دونیم چی می‌خوایم بگیم، یک‌دفعه می‌بینه که سوار اسبی هست و چه تعداد حشمه و خدمه در رکابش دارند می‌دوند و چه تعداد اسب پشت سرش حرکت می‌کنند و داره میاد. شیخ بهایی قبل از انجام این کار بهش گفته بوده که شیخ حسن یادت باشه که اگر به ثروت و مکت رسیدی؛ من رو فراموش نکنی! قول بده که هوای من رو داشته باشی و برای من هم چیزی در نظر بگیری. شیخ حسن هم گفت قول میدم! خلاصه در این حالت، شیخ حسن خودش رو می‌بینه که داره میاد و سوار بر اسبه و حشمت و شوکت و جاه و جبروت داره. در این اثنا، تو همون رویایی که شیخ حسن داره می‌بینی؛ شیخ بهایی می‌پره جلوش. میگه یا شیخ حسن الان الوعه وفا! این تو و این حشمت و این شوکت، یا لا سهم من رو بده. شیخ حسن میگه برو کنار ببینیم! وقتی می‌بینی که این داره اصرار می‌کنه، به اون خدمه دستور میده که این مرتیکه رو از جلوی راه من بندازید کنار و خلاصه اونها هم این کار رو می‌کنند و در بشکن بعدی شیخ بهایی، شیخ حسن به خودش میاد و می‌بینی که در اونجا پای بساط کشکه. شیخ بهایی بهش میگه: «شیخ حسن کشکت رو بساب!». تعبیر من از این ماجرا اینه که در واقع این جایی که هستی، بهترین موقعیتی‌ست که تو می‌تونی پای این بساط کشک،

سر خودت رو گرم کنی و معلوم نبود که اگر شمشیر دست تو بود و قدرت دست تو بود؛ چکار می‌کردی. حالا به این‌صورت، اونی که معلوله، می‌گه من اگر که پا داشتم؛ کمال رو پیدا می‌کردم و اینها که پا دارند و پیدا نکردند؛ بلانسبت شما بی‌عرضه بودند که پیدا نکردند. حالا فرض کنید که اونجا هم همین، حالا یا شیخ بهایی یا کسی یا چیزی یا اونجا یا اینجا، هر جا. یعنی در یک آن در یک بشکن زدن، طرف در اون شرایط قرار می‌گیره. چون خود این دنیا هم که مجازه، در یک بشکن زدن، طرف می‌بینه که بله پا داره، اون هم چه پایی. مثلاً دونده دوی المپیکه؛ یعنی در این حد. حالا فکر می‌کنید که این با پای سالم چکار خواهد کرد؟ فکر می‌کنید چند درصد احتمال داره کمال رو پیدا کنه؟ مثلاً ما اگر بریم سراغ دونده‌های دوی المپیک و از نفر اول تا هر چندمشون که بالاخره پای سالم دارند؛ اگر ازشون سوال کنیم کمال یعنی چه؟ فکر می‌کنید چند نفرشون جواب بدنند؟ هیچی! می‌گه کمال چیه؟ من فقط یاد گرفتم که استارت زد، بدو! من هزارم ثانیه و صدم ثانیه می‌شناسم و اینکه چطور استارت کنم، چطور شروع کنم و چطور در کمتر از چه زمانی صد متر رو بدوم؛ من اینها رو می‌دونم. کمال چیه؛ راجع به چی می‌کنید؟ شما اصلاً از کجا اومدید؟ منظورش اینه که چقدر از مرحله پرتید. می‌بینم که این می‌گه اگر من پای سالم داشتم؛ پیدا می‌کردم. اونی هم که پای سالم داره که هیچی؛ ول معطله. همین آدم معلول، همین که پای سالم داره؛ در واقع یک صورت مجادله‌اش اونیه که پای سالمی داره. فردا می‌گه که من اگر پای سالم داشتم پیدا می‌کردم، می‌گن چشمت رو ببند، در یک بشکن زدن انجام میشه و بعد می‌بینه که این دونده دوی المپیکه خودش؛ صورت مجادله خودش. بعد دوید و دوید و بعد بهش می‌گن بیا! چی پیدا کردی؟ می‌بینه که هیچی. مثلاً کسی که کوره می‌گه من اگر بینا بودم پیدا می‌کردم؛ این بقیه رو ولشون کن. بعد یک‌دفعه بر فرض بهش می‌گن که چشمت رو ببند، بشکن رو می‌زنند و می‌گن حالا نگاه کن! بعد می‌بینه که در یک جایی به دنیا اومده با چشم سالم، شماره ده، ده. بعد همین‌طور زمان می‌گذره، خلاصه، پنجاه سال، شصت سال، هفتاد سال، هشتاد سال، نود سال، صد سال تموم میشه. می‌گن حالا بگو ببینیم، حالا اینجا که چشمت سالم بود؛ چکار کردی؟ بعد می‌بینم که این هم هیچ‌کاری نکرده؛ جز چشم چرونی. یعنی داشتن چشم سالم، در مسئله کمال کمکی به او نداره، الان اگر ما در دنیا آمار بگیریم از تمام کسانی که چشمشون صد درصد سالمه و باهاشون مصاحبه کنیم و بپرسیم که شما از کمال چی فهمیدی؟ فکر می‌کنید چه جوابی داشته باشند؟ در

حالی‌که همین چشم صورت مجادله یا بهانه‌ای برای مجادله خیلی‌ها خواهد بود که ما چشممون اینجور و اونجور بود و... خلاصه شما این رو تعمیم بدید، مثلاً می‌بینید اونی که تو یک خونه فقری به دنیا اومده، می‌گه من اگر در یک خانواده ثروتمندی به دنیا اومده بودم؛ پیدا می‌کردم. اونی هم تو خانواده ثروتمندی بود؛ می‌گه این ثروت بلای جون من بود، من هی نشستم به پول شمردن و پول شمردن، دیگه کی فرصت کردم کمال رو پیدا کنم؟ اگر در یک خانواده فقری بودم و پولی نبود که بشمارم؛ لذا بالاجبار مجبور می‌شدم راجع به کمال فکر کنم. آمار که بگیرید از این خانواده و اون خانواده می‌بینید که نخیر! اینها بهانه‌ست! یکی دیگه می‌گه من اعتراض دارم، می‌گن چیه؟ می‌گه ای‌نی که هنوز به دنیا نیومده؛ از دنیا رفت، به این دلیل و این دلیل شما به من ظلم کردید و گذاشتید من صد و پنجاه سال زندگی کنم؛ ولی این در دَم از دنیا رفت. خوش به حال این! می‌گن خیلی خب تو بیا! همون موقع انجام میشه. می‌بینه که اون هم این تجربه براش پیش اومد، رفته اون طرف و ماجراهایی که اون طرف در قبال این عده هست رو تجربه می‌کنه. خلاصه کلام اینه که اصلاً ما قرار نبود هفت میلیارد باشیم. گفت که «انی جاعل خلیفه فی الارض»، من می‌خوام تو این مسیر «یک» جانشین قرار بدم؛ ولی الان نگاه می‌کنیم که هفت میلیاردیم. این یک مسئله رو فعلاً علی‌الحساب داشته باشید تا من پیام خدمتون بگم.

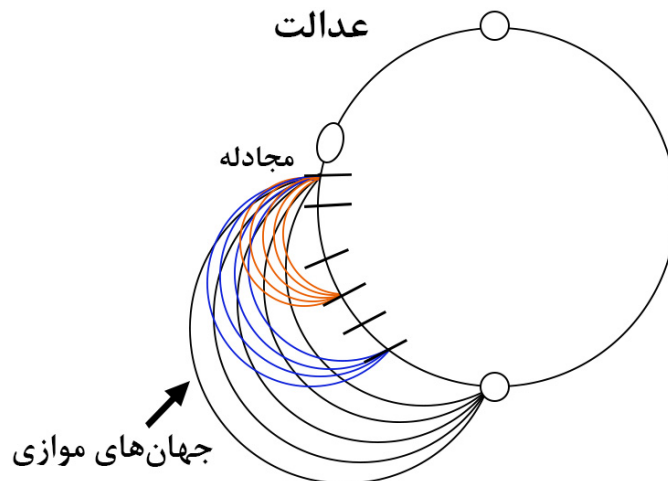
بنابراین اونی که شیخ بهایی گفت چشمت رو ببند، حالا ما اونجا شیخ بهایی رو مثال زدیم، ولی اون چیزی که ما تجربه کنیم، چه در رویا چه واقعیت جزء جهان هستیه. اونچه رو که به هر نوعی به ما بفهموند؛ خودش یک جهانی‌ست و لذا ما بی‌نهایت جهان موازی به موازات خودمون خواهیم داشت.



در اینجا (در یوم المجادله)، مثلاً تا کسی مجادله کنه که من اگر قیافه‌ام اینجور بود و اونجور بود، کمال رو خیلی بهتر پیدا می‌کردم، الان قیافه‌ام خوب نبود و همه‌اش حواسم پرت شد و مدام نشستم فکر کردم که چرا قیافه من خوب نیست؛ لذا وقت رو از دست دادم. میگن چشم‌ت رو ببند، می‌اندازنش تو این کانال، این کانال همونیه که می‌خواد. می‌گه اگر که من سالم بودم، پا داشتم، ثروتمند بودم و... و هر کدوم از اینها رو که مجادله می‌کنه؛ می‌اندازنش تو کانال همون چیزی که می‌خواد. یعنی همون که می‌خواد؛ انجام میشه. همه اون کانال‌ها مجازیه؛ همونطور که اینجا هم الان مجازیه. باز ما در اینجا داریم یک صورت مجادله رو تجربه می‌کنیم، یک جایی بهانه آوردیم، اینجا الان داریم تجربه می‌کنیم. گفتیم اگر ما اینطور بودیم، کمال رو پیدا می‌کردیم؛ الان داریم تجربه می‌کنیم، توش قرار داریم، نمی‌دونیم صورت مجادله کجا هستیم.

حضور: یعنی ما تو هر قسمتی یک عالمه زندگی داریم؟

استاد: شما فرض کنید صد میلیارد احتمال در اختیار شما هست؛ یعنی صد میلیارد کانال موازی. این صد میلیارد کانال موازی، وجود خارجی داره؟ نه! دیدیم همینجاش هم که مجاز بود. یکی از دلایل مجاز بودن همینه که خدمتتون عرض کردم. همونطور که گفتم، ما یک تجربه‌ای داشتیم که مال سال‌ها قبل بود و کار می‌کردیم؛ همین بود. می‌گفتیم کجا می‌خوای باشی؟ و در یک چشم بهم زدن انجام می‌شد و شخص می‌دید که جایی‌ست که می‌خواسته باشه. اون جاهایی که بود؛ کجا بودند؟ به یک شکلی مجاز در مجاز، نوعی زندگیه که میره اونجا می‌بینه. مثلاً یک خواب، خودش جزء جهان هستیه. اگر در خواب می‌بینیم که از اینجا اومدیم اونجا و اونجا، خودش به‌نوعی زندگیه و باید به‌نوعی واقعیت داشته باشه. به‌نوعی مجازی‌ست که دوباره خودش باید جزء جهان هستی باشه. یک پرونده‌ای از پرونده‌های جهان هستیه که همچین چیزی الان وجود داره. حالا چون مسئله خواب و اینها پیچیدگی به‌وجود میاره؛ من الان توی این بحث وارد نمیشم. بحث اینجاست که مثلاً من نسبت به یک مقطع مثلاً نسبت به مقطع زمین اعتراض دارم، میگن خیلی خب بیا! یا از مرحله قبلش اعتراض دارم؛ میگن بیا. از هر مقطعی که اعتراض داشته باشم؛ میگن بیا. یعنی بی‌نهایت امکان، همه‌اش با یک بشکنه. هیچ‌کدومش هم وجود خارجی نداره؛ همونطور که این دنیا هم وجود خارجی نداره.



امکان مجادله نسبت به مقاطع مختلف چرخه

حضور: به تعداد خواسته‌های ما هستش دیگه؟

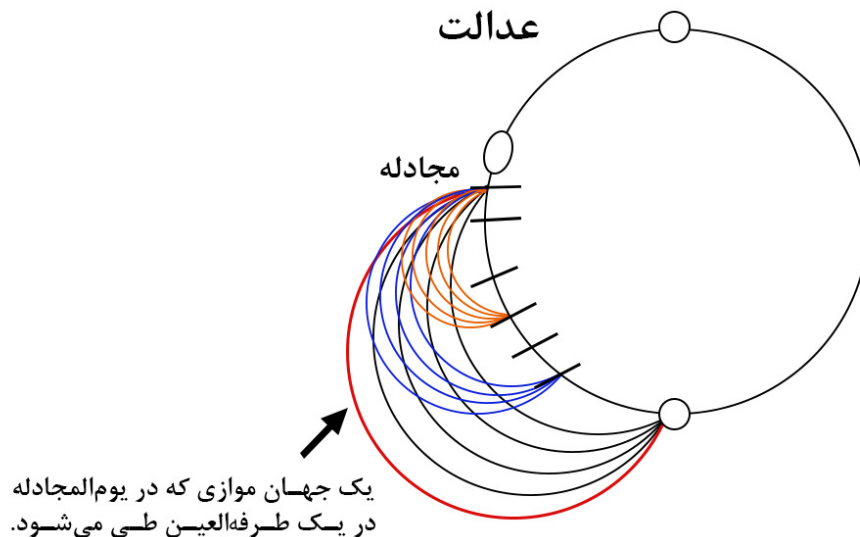
استاد: تعداد مجادلات ما یا تعداد اعتراض‌های ما هست. در ما برخوردی که ما خودمون با کانال موازی داشتیم و تجربه‌ای که خود من در این زمینه داشتم که در واقع همون رو می‌خوایم با هم صحبت کنیم، نتیجه قضیه اینه که معلوم نیست که اگر ما اعتراض کنیم و مثلاً من بگم که اگر من در فلان کشور به دنیا می‌اومدم، رشدم بهتر بود، اگر بریم یک آمار بگیریم از اونهایی که در اون کشور به دنیا اومدند؛ می‌بینیم که اینطور نیست و اونها هم مثل ما هستند. اونها هم آنچنان جلو نیستند. اونها هم آدم پُرت دارند، آدمی هم دارن که آگاهه؛ همونطور که اینجا هم داره. هر مسئله‌ای رو که عنوان می‌کنیم؛ معلوم نیست که ما در اون شرایط آیا واقعا از شرایط استفاده می‌کردیم یا نمی‌کردیم. لذا آخر دفعه، یک نتیجه‌ای می‌خوایم بگیریم که این نتیجه‌اش رو می‌گیم که صورت مسئله و جواب و همه معلوم باشه و بعد بیایم راجع به جزئیاتش صحبت کنیم.

لذا یک مسئله‌ای که وجود داره، اینه که هر کسی در هر شرایطی که قرار داره؛ بهترین شرایطی‌ست که می‌تونه برای او باشه. اگر قرار باشه کمال رو پیدا کنه؛ در همون شرایط هم می‌تونه پیدا کنه. اگر قرار باشه پیدا نکنه، هر شرطی رو هم که ایجاد کنند؛ نمی‌تونه از اون شرط و از اون شرایط استفاده کنه. لذا یک مسئله‌ای که اینجا پیش میاد که ما در دنیای عرفان به اون توجه خاصی داریم، پایان دادن به صورت مجادله است؛ یعنی پایان دادن به اعتراضه. بیخود بهانه نیاریم که اگر من در اونجا بودم، بهتر می‌شد و اگر

اینطور می‌شدم آنگاه آنطور می‌شد. اگر من استفاده کننده باشم؛ به همین شرایط می‌چسبم تا ببینم چه استفاده‌ای ازش می‌کنم. در واقع این یعنی پیدا کردن کمال در همون شرایطی که هستیم. یکی میگه من اگر همسرم ترمزم نبود و جلوم رو نمی‌گرفت؛ پیدا می‌کردم. یکی دیگه میگه من اگر بچه‌هام اینجوری بودند؛ پیدا می‌کردم و هر کسی یک صورت مجادله‌ای داره که در این صورت مجادله، یک بچه پنج، شش ساله می‌تونه خداوند رو محکومش کنه. یعنی کافیه بگن من چرا اینجور؟ چرا اونجور؟ یعنی در واقع هر کسی به‌سادگی می‌تونه اون رو محکوم کنه؛ ولی اون محکوم شدنی نیست و حساب همه جا رو کرده. در واقع به‌گونه‌ای ترتیب این مسئله رو داده و به‌گونه‌ای هوشمندی پشت اینه که آخرش عدالت ثابت میشه. عدالت محور لاینفک این حرکتیه. عدالت یعنی اینکه هر کسی می‌تونه هر اعتراضی داشته باشه. جایی برای این اعتراض وجود داره؛ یک جایی هست که میگه اعتراض‌ها رو بگید. هر چیزی رو که فکر می‌کنید، می‌تونید عنوان کنید؛ بیاید عنوان کنید. بعد از اینکه ما همینطور مجادله‌های مختلف کردیم که بی‌نهایت هست و هر کسی می‌تونه بی‌نهایت امکان رو عنوان کنه، در یک بشکن زدن یک کانال رو ایجاد می‌کنند که این کانال برای منه و هیچ زمانی نبرده؛ چون این مقطع در لامکانی و لازمیه و در یک بشکن زدن، فرضاً من پانصد سال، صد سال، پنجاه سال رو تجربه می‌کنم. یعنی در یک چشم بهم زدن تموم میشه؛ مثل یک خواب و رویاست. لذا در این مقطع، این پاسخ‌ها و این جواب‌ها، همه این چیزها آشکار و علنی میشه و ما جواب خودمون رو می‌گیریم.

- «چرا بهش می‌گیم جهان موازی؟»: چون اینجا (در مقطع یوم المجادله)، زمان نیست و ما مسیری مطابق آنچه که در شکل زیر نشان داده شده رو در یک طرفه‌العین، در یک بشکن زدن طی می‌کنیم؛ چون در آنجا زمان نیست. لذا انگار که همه این مسیرها به موازات هم هستند. انگار من که الان اینجا هستم، کانال موازی من هم داره به موازات من حرکت می‌کنه. چون این مقطع از چرخه زمان نداره؛ اینها موازی به حساب میان و از لازمانی ترتیبش داده میشه. عین اینه که در همون یک طرفه‌العین، ایشون چشمش رو می‌بنده و باز می‌کنه؛ میگن چی شد؟ میگه من پنجاه سال، شصت سال، صد سال، زندگی کردم و اینجوری شد و این نتیجه رو هم گرفتم. در حالی‌که اصلاً زمانی اینجا

نگذشته ولی در واقع اومده در همینجا به موازات این زندگی، یک تجربه دیگه‌ای رو کسب کرده و یک مسئله دیگه‌ای رو داره که کاملاً با مسئله قبلی فرق می‌کنه.



حضور: اونجا فقط مکان نیست یا زمان هم نیست؟

استاد: اینجا (یوم‌المجادله) در لامکان و لازمانه. چون در لامکان و لازمانه؛ ضمناً در هر جاش هم همیشه حاضر شد. معاد جسمانی و این حرف‌ها که گفته میشه؛ به خاطر نبودن بعد مکان و زمانه.

حضور: در مورد تجربه خودتون که فرمودید در مورد کانال‌های موازی، بین صحبت‌ها فراموش شد که تعریف کنید.

استاد: نمی‌خواستم از اون تجارب صحبت کنم، فقط می‌خواستم بگم که برداشت و نتیجه‌ای که از این مسائل بوده؛ به این‌صورت و در واقع در نهایت این نتیجه رو می‌گیریم که همون شرایطی که هستیم؛ بهترین شرایطی‌ست که وجود داره. یک تجربه‌ای رو که بگم خدمتتون این بود که من نسبت به یک مسئله‌ای خیلی اعتراض داشتم. در یک زمانی که سال‌ها قبل بود، من خیلی نسبت به تضاد و وجود تضاد و اینکه چرا تضاد هست؛ اعتراض داشتم و می‌گفتم چرا طبقه هست؟ چرا فقر هست؟ چرا اون هست؟ چرا این هست؟ و به طراحی خداوند خیلی اعتراض شدید داشتم. یعنی من با صد درصد تضاد شروع کردم. تضاد با خودم، تضاد با خدا، تضاد با هستی، تضاد با دیگران، همه‌اش صد بوده. یعنی دیگه از اون بالاتر فکر نمی‌کنم کسی پیدا بشه که این تضاد رو

داشته باشه. این تضاد، تضاد با خدا بود و مطمئن بودم او اشتباه داره و اینها می‌تونست یک جور دیگه باشه.

در یک ظهر تابستان، من روی کاناپه به یک خوابی رفتم. در این خواب که بین خواب و بیداری و یک حالت خاصی بود؛ به من گفتند که تو طراحی کن! تمام امکانات دست تو، تو طراحی کن! سرتون رو درد نمی‌ارم، حدوداً پنجاه سال طول کشید؛ واقعاً پنجاه سال. بعد از اینکه تموم شد و از خواب بلند شدم و یک زمان کوتاهی گذشته بود، من با شکست مفتضحانه‌ای روبرو شدم. حالا چقدر آدم کشته بودم و چه افتضاحی به بار اومده بود، اونها بماند؛ ولی در واقع با شکست بسیار مفتضحانه‌ای برخورد کردم که اون نتیجه‌اش رو شما فقط باید در قالب یک کتاب باهاش برخورد کنید و ببیند که انسان چه موجودیه و چه خصوصیت و کاراکتری داره و در هر شرایطی اگر به آگاهی نرسه؛ چطوری می‌خواد سر عالم هستی و خدا و خودش و همه رو کلاه بذاره. در شرایطی هم که همه چیز در چارچوب حق و عدالت و اینها باشه؛ باز یک جور دیگه می‌خواد بالاخره یک سوءاستفاده‌ای داشته باشه. خلاصه و نتیجه اینکه ما در هر موقعیتی که هستیم؛ در اون موقعیت، امتیازاتی داریم که کسانی دیگه دنبالش هستند. مثلاً یک نفر که چشم داره، اونجا اعتراض می‌کنه و میگه خوش به حال این که کور بود؛ من اگر کور بودم پیدا می‌کردم، میگن چرا؟ میگه من چشم داشتم، همه‌اش چشم چرونی کردم، ولی این کور بود؛ نشست یک جایی و تکون هم که نمی‌تونست بخوره و زیاد یللی تللی هم نمی‌تونست بره. نتیجتاً من هم در اون شرایطی دستم رو می‌گذاشتم زیر چونه‌ام و بالاخره انقدر فکر می‌کردم تا پیداش کنم. اعتراضش وارده یا وارد نیست؟ اعتراضش وارده، یعنی می‌تونه اعتراض کنه و بگه من اگر کور بودم و به جای اینکه چشم داشتم، نابینا به دنیا می‌اومدم؛ پیدا می‌کردم. مجبورند براش یک بشکن بزنند و بگن بیا! بعد می‌بینن که حالا خودش هم کور به دنیا اومده و همه‌اش میگه ای خدا! تو چقدر ظالمی! لذا اون چیزی که من از عدالت فهمیدم، مفهومی‌ست که اصلاً ما یک میلیاردمش رو هم دریافت نکردیم و نمی‌دونیم. اون چیزی که ما می‌دونیم؛ در حدی‌ست که یک بچه مهد کودکی تو مهد کودک از عدالت متوجه شده. خیلی مطالب عجیب و غریبی در بحث عدالت وجود داره که برای اینکه این موضوع جاری بشه؛ چه تمهیداتی اندیشیده شده. این هوشمندی و این عظمت، چه فکریایی کرده که پاسخ برای ما داشته باشه و

ما در یک روزی در یوم المجادله ببینیم که مفهوم اینکه می‌گیم خدا عادل، خدا عدالت داره؛ چیه و فقط در اونجاست که متوجه می‌شیم که عظمت این مسئله چقدر زیاد بوده.

اما نتیجه عملی که ما می‌خوایم بگیریم:

۱- یکی اینکه این موضوع رو که خدا به عقلش نرسیده و الان میریم مچش رو می‌گیریم؛ این رو برای همیشه بذاریم کنار. کما اینکه من خودم گذاشتم کنار. بعد واقعا فهمیدم که نه! اصلا موضوع به این سادگی نیست و این هوشمندی و اینها تونسته حساب همه جا رو بکنه. پس یک نتیجه اینکه اصلا فکر نکنیم که یک موضوعی هست که به عقلشون نرسیده و الان میریم و مچش رو می‌گیریم. این حرف‌ها رو بگذاریم کنار تا حالا تجارب عملی راجع به جهان‌های موازی و اینها هم ان‌شاءالله پیش بیاد. شاید تا اینجا هم دوستانی از جهان‌های موازی چیزهایی دریافت کرده باشند. داریم کسانی رو؟ بله، بنابراین یک موضوع مهم اینکه این فکر رو بگذاریم کنار. لذا اگر مسئله تضادمون با عدالت هم حل بشه؛ خیلی از تضادهامون حل و فصل شده.

۲- مطلب دو، دنبال هیچ موقعیت دیگه‌ای نباشیم. هیچ فکر نکنیم که اگر اون بود؛ این می‌شد. معلوم نبود که ما بتونیم استفاده کنیم. البته شاید هم در یک موقعیت دیگه استفاده کنیم؛ ولی شاید هم استفاده نکنیم. بنابراین به هر مجادله‌ای خاتمه بدیم. من خودم رو میگم، دیگه خاتمه دادم و نشستم سر جام؛ تمام. هرگز دیگه نگفتم اگر اینجور می‌شد؛ اونطور می‌شد. تموم شد! یعنی قال قضیه کنده شد. لذا بدونیم موقعیتی رو که داریم؛ ممکنه بهترین موقعیت برای ما باشه و بتونیم از این موقعیت استفاده کنیم. بنابراین یکی از مفاهیم رضا این هست که دست از مجادله برداریم دیگه.

- مقام رضا: الان ما دست به یقه‌ایم دیگه. یقه‌اش رو گرفتیم و مدام می‌گیم چرا؟ چرا؟ چرا؟ بعد از اینکه یک‌سری چیزها رو فهمیدیم، یقه‌اش رو ول می‌کنیم؛ می‌گیم خدایا ما ازت راضی هستیم. «مقام رضا» این نیست که او از ما راضی باشه. «مقام رضا در وهله اول این هست که ما از او راضی باشیم» و بگیم تو نقضات عیب نداره؛ ما عیب داریم. در نهایت به این نتیجه می‌رسیم که تو حساب همه جا رو کردی؛ ما نمی‌دونستیم. این باعث آشتی و خاتمه پیدا کردن مجادله میشه. لذا یکی از نمودهای مقام رضا این مسئله‌ست که ما دست از مجادله برمی‌داریم. وقتی دست از مجادله برداشتیم؛ حالا

دیگه فکر می‌کنیم که من چکار باید بکنم. دیگه دست از بهانه‌جویی و این حرف‌ها برمی‌داریم.

تفویض حلقه قطع اتصال از شبکه منفی

ارتباط رو برقرار کنیم.

خیلی ممنون و متشکر. قطع اتصال از شبکه منفی، اجازه می‌خواد. در خیلی از موارد، افراد دانسته یا نادانسته متصل به شبکه منفی هستند و در خواب و در بیداری از این اتصال بهره برداری می‌کنند. از نمودهای عملی این اتصال، مثلاً فکرخوانی، دیدن مرگ و میرها و اخبار آینده و شخصیت‌خوانی و اینجور چیزهاست. و این افراد در وهله اول، وقتی خودشون تصمیم می‌گیرند که به این اطلاعات پشت کنند؛ خودش در قطع اتصالشون موثره. یعنی بی‌اعتنایی به اطلاعات، خودش موثره. کما اینکه اگر به اطلاعات شبکه مثبت هم بی‌اعتنایی کنیم؛ می‌بینید که بعد از یک مدتی قطع میشه. این قانون دو طرفه‌ست؛ یعنی هم از سمت مثبت و هم از سمت منفی این قانون رو داریم.



وقتی که اطلاعات شبکه مثبت یا اصولاً ارتباط با شبکه مثبت میاد؛ شبکه منفی هم میاد.

- ختم الله: به هر صورت اگر ما به اطلاعات شبکه منفی پشت کردیم؛ اون قطع میشه. اگر به اطلاعات شبکه مثبت پشت کنیم؛ این قطع میشه. در واقع بحث «ختم الله» اینجوری پیش میاد که مثلاً یک بار، دو بار، سه بار، چند بار از شبکه مثبت اطلاعات میاد و می‌بینی که توجهی نیست؛ لذا قطع میشه و در اون مورد، بلوکه شدن پیش میاد.

- ختم الشیطان: عین همین موضوع برای شبکه منفی هم هست. وقتی که ما به اطلاعات یا مسائل شبکه منفی پشت می‌کنیم؛ «**ختم الشیطان**» پیش می‌اد. یک بار، دو بار، سه بار، چهار بار اطلاعات می‌ده و بعد آخرش می‌گه ولش کنید! این مثل اینکه تو باغ این قضیه نیست. لذا اینجا بحث ختم الله و ختم الشیطان رو خواهیم داشت. این مسئله صرفاً بحث ما نیست، خیلی مواقع، کلاً یک هدایتی رو شامل می‌کنه و طرف توجه نمی‌کنه، دو تا، سه تا، چهار تا و می‌بینه که توجهی پیش نمی‌اد.

مثلاً فرض کنید خیلی‌ها می‌گن ما اگر یک ریال پول حرام بیاد داخل زندگیمون، زندگیمون آتیش می‌گیره. این رو مخصوصاً قدیم خیلی می‌شنیدیم و قدیمی‌ها اینطور بودند؛ اما الان دیگه اینطوری نیست. چرا اینطوری نیست؟ یک مثال می‌زنم. اگر الان یک نفر یک‌دفعه بره یک رستوران درجه سه و چهار و غذا بخوره؛ مسموم میشه. اما اگر دوباره بره همون رستوران و دوباره همونجا غذا بخوره و سه بار و چهار بار و پنج بار و شش بار بره همونجا، بعد از اون دیگه مصونیت پیدا می‌کنه. الان آدم هست که از تو سطل آشغال غذا برمی‌داره و می‌خوره و از من و شما هم سالم‌تره.

بنابراین یک بحثی داریم که بحث مسئله مصونیت که شبکه مثبت می‌بینه که یک بار اطلاع می‌ده، مثلاً یک بار یک ریال پول حرام می‌اد؛ به صدمه‌اش توجه نمی‌کنیم. بار دوم، بار سوم و دیگه بار چهارم می‌گه ولش کنید! این میلیارد میلیارد هم آورد؛ دیگه کاری به کارش نداشته باشید. بعد هم می‌بیند همینطوری هم هست. عین این قضیه هم از سمت شبکه منفی هست و به‌طور کلی‌ست. یعنی این جهانی‌ست و همه انسان‌ها این مسئله رو دارند. مثلاً شما یک قدمی به سمت شبکه مثبت برمی‌دارید و می‌بینید که ممکنه شبکه منفی، یک چنگ و دندان‌هایی نشون بده. همونطور که شبکه مثبت نشون می‌ده و اگر یک بار، دو بار، سه بار توجه نکنیم؛ در انتها می‌بینیم که دیگه بحث ختم الله و ختم الشیطان به این‌صورت پیش می‌اد. حالا یک وقتی هست که فرد در معرض بحث شبکه منفی هست، اما کمک هم می‌خواد؛ ما می‌تونیم کمکش کنیم. اگر اجازه بده؛ قطع اتصال از شبکه منفی رو براش کار می‌کنیم. پس در واقع، در وهله اول به عهده خود فرد که پشت کنه. اما اگر کمک خواست؛ ما هم می‌تونیم کمکش کنیم. به ما اجازه می‌ده و ما هم این مسئله رو براش پیاده می‌کنیم. بنابراین اجازه می‌گیریم و بعد اون چیزهایی که از نظر ما می‌تونه مظهر اتصال به شبکه منفی باشه، مثل فکر خوانی و این

قضایایی که توضیح دادیم که دانش قدرت و مسئله عرفان قدرته؛ ما همه اینها رو اتصال به شبکه منفی می‌دونیم و می‌تونیم در قطع شدنش کمک کنیم. یکی از اختلالاتی که شبکه منفی می‌تونه ایجاد کنه، همین اختلالاتی‌ست که شما تجربه می‌کنید که وقتی قطع اتصال میدید؛ می‌بینید که یک‌خرده مسائل درونی بهتر شد. پس معلوم میشه که قبلش یک‌جورایی داشته اختلالاتی به وجود می‌آورده.

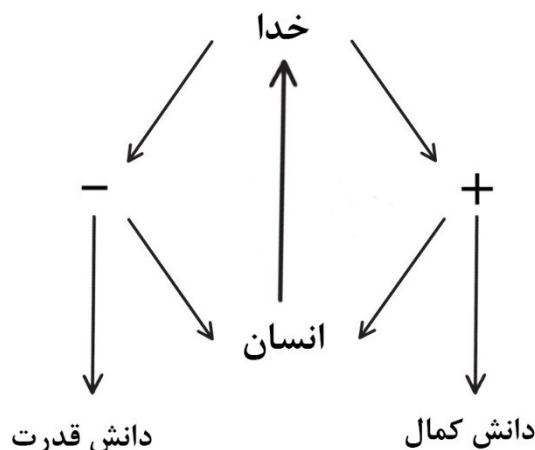
اگر خاطرتون باشه، صحبت کردیم و گفتیم که دو تا نوزاد خصوصیات متفاوتی دارند. مثلاً شما می‌بینید که یک بچه‌ای از سن پایین، راجع به هستی کنجکاوی خیلی زیادی داره و یک جورایی در واقع تمایلش به شبکه مثبت بیشتره. یکی رو می‌بینید که تمایلش به شبکه منفی بیشتره. اینها میشه جزء همون آورده‌ها؛ وگرنه بچه که هنوز نمی‌دونه هدف از هستی چیه و این موضوع، اثری هم نیست. ممکنه اصلاً والدین ندونند کمال چیه.

حضور: نهاده‌شه.

استاد: بله. می‌بینید که یک خانواده اصلاً نمی‌دونند کمال چیه ولی طفل کنجکاوی‌های مثبتی داره به سمت فهم شبکه مثبت. اثری نیست خلاصه. یعنی اینطور نیست که از والدین رسیده باشه. اینها اثری نیست که مثلاً اگر یک پدری راجع به کمال صحبت می‌کنه و جویای کماله؛ حتماً فرزندش هم کمال طلب باشه و دنبال کمال باشه. اینطوری نیست!

این حلقه، راه دور و نزدیک نداره، پس با کسب اجازه‌ست و هم از راه دور و هم از راه نزدیک امکان پذیره.

منظور از قطع اتصال از شبکه منفی این نیست که اگر یکی دروغ می‌گه؛ براش این اتصال رو کار کنیم. دروغ، اختیار خود شخصه. اینکه می‌گیم شبکه مثبت و منفی، منظور آگاهی‌ها و دریافت‌هایی‌ست که از شبکه مثبت یا منفی می‌گیریم. مثلاً گفتیم شبکه مثبت، دانش کمال رو به ما میده.



حضور: پس نباید قطع کنیم.

استاد: سوال خوبیه! بگذارید ما یک بار با هم جمع بندی کنیم، چون من به فرض اینکه دیگه اینها رو قبلا هم صحبت کردیم و دوستان می‌دونند؛ دیگه تکرار نکردم. شبکه مثبت می‌خواد دانش کمال بده، اگر دانش کمال داد و ما یک بار، دو بار، سه بار، توجه نکردیم؛ قهر می‌کنه. مثلا اطلاعات می‌ده، آگاهی می‌ده، شعر می‌ده و شما توجه نمی‌کنید و بعد می‌بینید که دیگه هیچی نیست! ولی وقتی که توجه می‌کنید؛ می‌بینید که بیشتر شد. شبکه منفی هم همینطوره. میاد دانش قدرت رو می‌ده، نحوه اعمال قدرت رو می‌ده، اگر توجه نکردیم، یک بار، دو بار، سه بار، چهار بار، هی می‌گه فکر رو بخون، اینجوری بخون، می‌بینی که شما زیاد توجه نمی‌کنید، زیاد واستون شیرین و جذاب نیست؛ یواش یواش تحلیل میره.

مثلا دانش قدرت شد: فکر خوانی، طالع بینی، آینده بینی، شخصیت خوانی و این مسائل در خواب و بیداری. خیلی‌ها هستند که تو خواب دقیقا مرگ دیگران، تاریخ مرگ و وقایع و حوادث رو می‌بینند. الان با این تئوری که ما گفتیم، شبکه مثبت این رو نمی‌ده؛ این اطلاعات رو شبکه منفی می‌ده. اگر کسی احساس می‌کنه در معرض اطلاعات شبکه منفی قرار داره و خوشش نمیاد؛ در وهله اول مایل و طالب میشه که قطع بشه. اما می‌تونه از ما هم کمک بخواد و ما هم براش قطع اتصال از شبکه منفی رو کار کنیم.

حضور: در ویدیو موجود نیست.

استاد: شاید فرضا من خوشم بیاد از این اطلاعات شبکه منفی، کسی نباید در اون مداخله کنه؛ این اختیار منه. ما نمی‌تونیم به صرف اینکه با فکر خوانی مخالفیم؛ بریم

در او نفوذ کنیم. خودمون نفوذ رو رد می‌کنیم. وقتی نفوذ رو رد کردیم؛ یعنی نفس ماجرا رو رد کردیم. دیگه توجیه نداره که بگیم ما نفوذ کردیم که عیش رو از بین ببریم. ما نفوذ کردیم جلوی ... رو بگیریم. به هر حال نفوذ، نفوذ دیگه.

لزوم رعایت سلسله مراتب دریافت حلقه‌ها و حفاظ منحصر به فرد هر حلقه:

وقتی از خودشناسی، انسان شناسی و مسیر تعالی صحبت می‌کنیم، مسیر تعالی موضوعیه که طرف میاد در یک ایستگاه با شعور الهی آشنا میشه، در یک ایستگاه چیزهای مختلف مثل همفازی رو پیدا می‌کنه و در یک جایی هم این ایستگاه، کنترل ذهنه که حفاظها و مسائلی که داره؛ در یک جایی به این منجر میشه که این قضیه راحت‌تر صورت بگیره. اگر الان یک نفر بخواد در دم کنترل ذهن کار کنه؛ مورد حمله شدید واقع میشه. البته می‌تونیم بهش حفاظ بدیم و همه این کارها رو هم می‌تونیم بکنیم؛ ولی این کجا که با سلسله مراتب جلو بریم و اون کجا که یک‌دفعه بگیم که از این تسهیلات الهی، ما فقط کنترل ذهنش رو می‌خوایم. این خیلی فرق می‌کنه که با اینکه ما همه‌اش رو می‌خوایم و داریم میریم در جهت خودشناسی. عموماً همون درمانشه، عیب نداره؛ یکی بیاد درمانش رو بگیره بره. یکی تا یک جاش بیاد و بگه به دردم می‌خوره؛ بقیه‌اش به دردم نمی‌خوره. تا هر جاش به دردش خورد؛ اون رو برداره و بقیش رو ول کنه. ولی نه اینکه یک‌دفعه از یک دوره پایین بگه که من این ارتباط دوره‌های بعد رو می‌خوام؛ من از اون ارتباط خوشم میاد. در واقع ما اومدیم یک مقدماتی رو طی کردیم و می‌رسیم اینجا، عیب نداره، تا اینجا جاش رو برداره؛ بقیه‌اش رو ول کنه. این اینطوری قابل قبوله، ولی اینکه یک‌دفعه بگیم که من این حلقه رو می‌خوام، اون حلقه رو می‌خوام؛ این مشکلاتی رو به بار میاره. الان افرادی که تو کلاس هستند و ارتباط بالاتری رو برداشتند؛ همینطوری مسئله دارند.

یکی از دلایلی که ما با این ضبط صدا مخالف هستیم، اینه که افراد این ارتباطها رو گوش میدند، مثلاً الان امروز می‌گیم قطع اتصال از شبکه منفی، یک نفر ترم اولی این رو گوش میده؛ اون هم میاد و در صدد این برمیاد که من هم می‌گم قطع اتصال از شبکه منفی دیگه. اتصال تزکیه تشعشعی رو می‌شنوه و این صحبت‌ها رو گوش داده، می‌گه منم می‌نشینم تو این ارتباط و این کار رو می‌کنم دیگه. همون اون کار رو کردن همان و مسائلی که پیش میاد همان.

حضار: یعنی بدون اینکه حلقه رو بگیره خودش اعلام می‌کنه؟

استاد: بله. الان مثلا کیسی رو که دوستان شنیدند در مورد این ماجرا و مواردی هم هست که کم نیست و زیاد باهاش برخورد می‌کنیم. این ماجراست و به هر حال با سلسله مراتب پیش بیایم. اگر ما این رو بیان کردیم، برای اینکه اینه که ازش درس بگیریم و وقتی در دوره‌های بالاتر می‌گیریم با افراد دوره‌های پایین‌تر راجع به ارتباطات صحبت نکنید و فقط به کار ببرید؛ دلیلش اینهاست. این گزارش رو اگر گوش بدید، اون وقت افراد این مطلب رو یک‌خرده جدی‌تر می‌گیرند، ولی معمولا وقتی ما می‌گیریم؛ در یک سری از موارد واقعا جدی گرفته نمیشه.

گزارش: یک مریض خیلی بد حال داشتم که هر چی بهش فرادرمانی دادم تأثیر نکرد. خیلی درد شدیدی داشت و مجبور شدم یک کاری که نباید می‌کردم رو انجام دادم؛ حلقه دوره هفت رو اعلام کردم و اون درجا دردش کاملا ساکت شد. ولی من به محض اینکه براش اون کار رو انجام دادم، سینه‌ام تنگ شد، نفسم گرفت و بعد شروع کردم به سرفه کردن و هی بدتر و بدتر شد. چند روزی خونه خوابیدم و بعدش هم بیمارستان و یک هفته هم هست زده به کمرم که انداختتم.

استاد: یک مطلبی که خیلی مسئله جدیه؛ بحث حفاظه. حفاظ یک مطلب بسیار جدی هست، چون که ما در معرض حمله شبکه منفی هم قرار می‌گیریم. یکی از کارهایی که حفاظ داره در بحث حفاظت ما از شبکه منفی و موجودات غیر ارگانیک و تشعشعات منفی هست. هر حلقه‌ای برای خودش حفاظ‌های خودش رو داره، نگهبان‌های خاص خودش رو داره و شاید استنادات قرآنی اینها رو هم با کمک دوستان در بیاریم که ببینم ماجرا از چه قراریه. بنابراین همیشه که یک نفر همینجوری از بیرون بیاد و کنترل ذهن رو واسه این بخواد که کارش رو راه بندازه؛ در حالی که هدفش کمال نیست. ولی شما هدفتون کماله، اومدید و دارید سلسله مراتب دارید طی می‌کنید. بنابراین باید بدونند که ماجراهای مهمتر از این قضایا وجود داره که خود ماجرای کماله و در یک حد و حدودی برای کلیت اون مسئله ارزش قائل باشند و اون رو دنبال کنند تا بحث کنترل ذهن هم پیش بیاد، نه اینکه بگه من از همه تسهیلات فقط کنترل ذهن رو می‌خوام؛ چون می‌خوام کارهام رو بهتر بتونم انجام بدم.

یک قضیه‌ای رو من خدمت شما بگم، مثلاً وقتی می‌گید «سبحان الله»، یک موقع هست که حالت ورد داره و چه بگید: «در، در، در، چوب، چوب، چوب» و چه بگید «سبحان الله»، فرقی نمی‌کنه. چون مثل ورد گفته، چه این رو بگی و چه اون رو بگی؛ فرقی نمی‌کنه. پس این که هیچی! اما یک موقع هست که شما می‌خواید روی مفهوم دقیق بشید؛ این حمله داره و اینطوری نیست که شما رو ول کنند تا این رو بگید. بنابراین ما باید این رو درکش کنیم، این یک اصله که اگر بیاید سراغ شبکه مثبت، شبکه منفی میاد و بالعکس و این ماجراها با همدیگه در جریان.

توضیحات کلی حلقه‌های ترم چهار از منظر اعلام برای خود و اعلام برای دیگران:

حاضر: تزکیه تشعشعاتی رو میشه برای دیگران هم کار کنیم؟

استاد: خیر! برای خودتونه.

حاضر: پس اجازه نمی‌خواد؟

استاد: نه! اصلاً تزکیه تشعشعاتی برای خودتونه. ارتباط‌های مربوط به این دوره که برای دیگران هم می‌تونید استفاده کنید^۱، تشعشع مثبت یک، کنترل تشعشع منفی دو، کنترل تشعشع منفی چهار. اینها رو می‌تونیم برای دیگران استفاده کنیم. کنترل دشارژ خارجی و تزکیه تشعشعی برای خودتونه. قطع ارتباط از شبکه منفی رو هم می‌تونید برای دیگران استفاده کنید؛ منتها با کسب اجازه. پس کنترل دشارژ خارجی، تزکیه تشعشعی فقط برای خودتونه، سه^۲ تا حلقه دیگه برای دیگران هم هست. می‌تونید بدون اجازه اعلام کنید. فقط قطع اتصال از شبکه منفی اجازه می‌خواد. همه اینها رو برای خودمون

۱ - با توجه به اینکه این ویدیو مربوط به دهه هشتاد خورشیدی می‌باشد و در درسنامه جدید مورخ ۲ آبان ۱۴۰۰ خورشیدی، مصادف با ۲۴ اکتبر ۲۰۲۱، ترتیب تفویض حلقه‌ها تغییرات محدودی داشته، در حال حاضر (بهمن ماه سال ۱۴۰۲ خورشیدی مصادف با فوریه ۲۰۲۴ میلادی) حلقه‌های قابل اعلام برای دیگران که در ترم چهار تفویض می‌شوند؛ عبارتند از: حلقه‌های تشعشع ۱+ و کنترل تشعشع ۲- و کنترل تشعشع ۴-.

نکته: لازم است که معرفت‌پژوهان در هر مقطع زمانی، برای اطلاع از آخرین تغییرات احتمالی و ترتیب تفویض حلقه‌ها، به جدیدترین ورژن درسنامه در سایت آکادمی طاهری مراجعه فرمایند.

۲- در ویدیو ذکر شده: «چهار حلقه برای دیگران هم هست»، ولی با توجه به توضیحات ارائه شده در پاورقی شماره ۱، تعداد حلقه‌های قابل اعلام برای دیگران در این ترم، به سه حلقه تغییر یافته است.

می‌تونیم استفاده کنیم. اصولاً تمام ارتباط‌ها و هر ارتباطی رو که اسم ببریم؛ می‌تونیم برای خودمون استفاده کنیم. اینطور نیست که بگیم این ارتباط فقط برای دیگرانه و ما نمی‌تونیم استفاده کنیم.

لزوم تجهیز به حفاظ در صورت حرکت در مسیر کمال - انواع حفاظ:

بینید یک مطلبی رو من خدمتتون بگم، در تیمارستان‌ها عدۀ زیادی هستند که در حد یک نبی صحبت می‌کنند، یعنی حرف‌هایی که می‌زنند؛ حرف آدم معمولی نیست. اون‌ها دریافت‌هایی داشتند در حد بسیار بالا، ولی قاطی‌اند و تعادل ندارند؛ به‌طوری که تلفیق واقعیت و حقیقت رو نمی‌تونند داشته باشند. لذا می‌بینید که یک‌جوری جن‌زده هستند؛ مجنونند. مجنون یعنی جن‌زده. یعنی شما می‌بینید که آثار جن‌زدگی، دیوزدگی در اون‌ها مشهوده؛ دیوانه یعنی دیوزده. یعنی حرف‌هاشون سطح بالاست ولی اختیارشون دست خودشون نیست؛ بالاخونه‌شون اجاره‌ست. این‌ها کسانی هستند که عمدتاً به‌نحو ارتباطی برقرار کردند و رفتند دنبال یک ماجراهایی. خیلی‌هاشون یک مسائلی رو در جهت کمال استفاده کردند ولی چون نمی‌دونستند حفاظ و این مسائل چیه و راه چیه و چاه چیه؛ در مسیر به دام تله‌های مختلفی افتادند.

حضار: یک تعدادی هستند که ما در اطراف خودمون می‌بینیم که خیلی عمیق هم استفاده می‌کنند از قرآن و مفاهیم و... تفسیر هم می‌کنند.

استاد: ما قانون صادر نکردیم! می‌گیم حمله میشه. حالا اینکه اون شخص چه‌جوری تونسته مسائل رو حفظ کنه و چه چیزی هست رو که نمی‌دونیم. ولی در اینکه حمله میشه؛ حمله میشه.

حضار: یهو بجای اینکه بگم که من همفازی کیهانی می‌خوام؛ گفتم که حلقه‌های آسمانی رو می‌خوام.

استاد: تو بحث نظر، ما اصلاً عنوان نمی‌کنیم چی می‌خوایم. خود این یک مسئله‌ایه که اصلاً عنوان نمی‌کنیم چی. نظر ما بر هر چی هست، همون حلقه جاری میشه؛ عنوان نمی‌کنیم. حالا این دوستان ما عنوان کردند و به‌جای مثلاً همفازی کیهانی، گفتند حلقه‌های آسمانی. یک‌دفعه شبکه منفی گفته چی؟ «حلقه‌ها»؟ این کی بود؟ ما یک

دونه یک دونه میریم جلو، هفت‌گیش کردیم، از این هفته تا هفته بعد. زودتر از یک هفته یک حلقه رو کار نمی‌کنیم.

حضار: بیش از صد نوع موجوداتی مثل حیوان به من حمله کردند استاد.

استاد: یکی ممکنه بگه جلسه اول همه حلقه‌ها رو استارت بزنید. مثلاً در یک دوره‌ای که مربی‌ها هستند و بحث مربیگری ترم دو هست، سه تا لایه محافظ داره که ما هر کدومش رو به فاصله یک هفته به دوستان تفویض می‌کنیم. ممکنه یکی بگه چرا سه تاش رو با هم نمی‌دید؟ این بحث شکستن حمله‌ست. بحث اینه که در واقع این حمله خورد بشه؛ شکسته بشه. حالا اگر ما بیایم مثلاً یک همچین مطلبی بگیم؛ ممکنه یک عده‌ای متوجه نشند که چرا. بحث یک حلقه با حلقه‌ها فرق می‌کنه. میگن این کیه که مثلاً همه حلقه‌ها رو درخواست کرده. من خودم در ابتدای قضیه واقعاً چندین بار می‌رفت که تعادل بهم بخوره. یعنی داشت می‌رفت که همونی که الان براتون تعریف کردم؛ اون اتفاق برام بیفته. چون در واقع من هیچ معلمی، هیچ کسی، هیچ راهنمایی نداشتم و متأسفانه یک‌طوری بود که هر جایی هم می‌رفتم که شاید دو کلمه رو بفهمم که موضوع چیه؛ متأسفانه اصلاً برعکس بود و می‌رفتم و به در بسته برمی‌خوردم. اصلاً می‌دید یه حرف‌هایی می‌زدند که به نظر من پرت و پلا می‌اومد. اصلاً پرت و پلا نبود ولی اون لحظه به نظر من اون حرف‌ها پرت و پلا می‌اومد. لذا تنهای تنهای تنها بودم و واقعاً چندین بار می‌رفت تعادل ذهنی و روانی و همه چیز بهم بخوره، ولی حالا به هر حال بگم خودم تا حدودی تأثیر داشتم یا نداشتم؛ نمی‌دونم! در نهایت این تعادل حفظ شد و دیگه هر چی اومدیم جلوتر، به علت قوانینی که هست؛ از شدت حمله کمتر شد. الان دیگه من اصلاً نمی‌دونم حمله یعنی چی. یک موقع‌هایی که از شما می‌پرسم این حمله چیه و اینها. یعنی این هم قانون داره و به یک جایی می‌رسی که در واقع این مسائل به یک شکل خاصی در اومده که الان زیاد راجع بهش صحبت نکنیم بهتره. یک سختی‌هایی داره ولی وقتی این رو پشت سر می‌گذاریم؛ بعد از اون، مسائل فرق می‌کنه. مثل یک هواپیما می‌مونه که می‌خواد از سرعت صوت عبور کنه. تا زمانی که به سرعت صوت می‌رسه؛ این امواج همینطور روی هم می‌افتند و درست در سرعت صوت، یک دیواره صوتی تشکیل شده، به‌نحوی که صوت هنوز از هواپیما جدا نشده؛ موج بعدی و بعدی هم افتاده روش. اما وقتی این دیوار رو شکست و عبور کرد که البته انرژی زیادتری

می‌خواد؛ دیگه همه چی نرم میشه. دیگه اونجا نه صدای هواپیما، نه صدای دیگه‌ای نیست. همه چی جا می‌مونه. این مسئله هم در واقع همینطوره، تا یک جایی مشکل داریم؛ ولی بعد از یه جایی دیگه مشکل نیست.

- انواع حفاظ: ما دو جور حفاظ داریم:

۱- یک حفاظ مال کسی‌ست که می‌خواد کار کنه.

۲- یک حفاظ، حفاظی کسی‌ست که داره در موردش داره کار میشه. مثلاً ده نفر هستند و شما به یکی تشعشع دفاعی می‌دید، به اون یکی فرادرمانی می‌دید، به این یکی یک ارتباط دیگه می‌دید. هر کدوم از اینها حفاظ دارند و از هیچ‌کدومشون چیزی به دیگری انتقال پیدا نمی‌کنه، چه راه دور باشند و چه راه نزدیک، بچه بغلش باشه و... چیزی به دیگری انتقال پیدا نمی‌کنه. در واقع برای کسی که کاربره و داره استفاده می‌کنه؛ بیمه حفاظیه.

اما یک حفاظی هست که مال فردی‌ست که اصلاً اپراتوره و داره این رو اعمال می‌کنه؛ اون که دیگه حفاظش هست باهاش. کسانی‌که روشون کار می‌کنیم هم تا زمانی‌که در معرض ارتباط هستند؛ این حفاظ هست. وقتی کارشون و درمانشون تموم شد، دیگه تموم شده، به راه خودشون میرن و کار اون حفاظ هم دیگه تموم شده.

سوال: پس دسته جمعی می‌تونند باشند؟

استاد: بله، می‌بینید که ما هم همونطور کار می‌کنیم دیگه.

لزوم وجود کلینیک‌های ویژه برای کار با بیماران روانی و معتادین بستری در مراکز درمانی:

سوال: استاد در مورد بیمارهای تیمارستان، اگر پرستار اجازه بده؛ می‌تونیم تشعشع دفاعی بدیم براش؟

استاد: ما یک معضل و مشکلی داریم، در مورد کسانی که در آسایشگاه‌ها و تیمارستان‌ها و مراکزی این‌چنینی تحت درمان هستند. البته درمان نیست؛ در واقع تحت کنترل هستند. اگر ما به اینها تشعشع دفاعی بدیم؛ به احتمالی ممکنه دچار اختلالات ظاهری بشند. این اختلالات ظاهری برای کادر درمان اون مراکز معنا نداره؛ اونها نمی‌دونند این

موجود غیر ارگانیک الان داره اون تو داره خودش رو به این در و اون در می‌زنه و داره کار خرابی می‌کنه. می‌گن که این قاطی کرده و فوراً ممکنه بهش شوک و مُسکُن‌های قوی بدنند؛ چون می‌خوان آرومش کنند دیگه. در یک تیمارستان چیزی که ارزش داره اینه که بیمار مثل یک مرده متحرک از این طرف به اون طرف بره. یعنی تا بخواد ناآرامی کنه؛ برای اونها هدفی که پیدا میشه اینه که به هر وسیله ممکن اون رو آرومش کنند. بنابراین دارو دارند، شوک دارند و از این چیزها استفاده می‌کنند. درمان هم که نیست، این کنترل. بنابراین وقتی بیمار دچار اون نابسامانی‌ها بشه و اختلالات ظاهری بروز کنه؛ بلافاصله یک‌مقداری مخدر و اینها می‌زنند و نفله‌اش می‌کنند و بعضاً از شوک هم استفاده می‌کنند. بنابراین ما به کسی که در اونجا باشه؛ تشعشع دفاعی نمی‌دیم. یا کسی رو که دارند می‌برند به اون مراکز، ما بهش تشعشع دفاعی نمی‌دیم. می‌گیم ببرید کارتون رو انجام بدید، بعد هر موقع تحت نظر خودتون بود و تونستید باهاش مدارا کنید؛ بگید ما تشعشع دفاعی میدیم. یا اینکه این کار باید در کلینیک‌های ویژه انجام بشه. کلینیک ویژه رو ما طرحش رو داشتیم که متأسفانه فعلاً همه اینها تا اطلاع ثانوی تعطیله. کلینیک ویژه اینه که اونجا یک محیط کنترل شده‌ست که جز تشعشع دفاعی چیز دیگری در اونجا نیست. نه مخدری هست، نه مُسکُنی هست، نه چیزی دیگری هست؛ هیچ‌کدوم از این مایه‌ها نیست و تحت نظارت فرادرمانگرها، این تشعشع دفاعی روی اونها اعمال میشه و این گروه هم می‌دونند که این بیرون ریزی و صبر می‌کنند تا بیرون ریزی تموم بشه. نه شوک هست و نه هیچ چیز دیگری، فقط یک خورد و خوراک هست و یک جایی که اونجا سکونت داشته باشند که جزء طرح‌هامون هست. حالا ان‌شاءالله جزء طرح‌های خیریه‌مون هست و ما اتفاقاً می‌خواستیم اولین محله رو راه بندازیم که این مسائل مختلف پیش اومد و همه اینها دیگه راکد شد. کلینیک ویژه چه در مورد معتادین لازمه و چه در مورد این قبیل افراد که باید در کلینیک‌های ویژه تحت مراقبت باشند که خبری از کنترل دارویی نباشه و اونها فقط تحت تاثیر ارتباط و تشعشع دفاعی و اینجور مایه‌ها هستند. پس مشکل ما برای کار روی بیماران اون مراکز اینه که باعث میشه دوز مصرف دارو و اینها اضافه بشه.

دلیل پاسخ نگرفتن اکثریت اتصال‌های فردی:

حضار: اصلاً ما اومدیم تو این دنیا که خطا و اشتباه کنیم، ولی یکی صد دفعه می‌خوره زمین و بلند میشه. ممکن هم هست آخرش به این حلقه‌ها نرسه ولی بالاخره عدالت خدا ایجاب می‌کنه به اندازه‌ای که اون تلاش کرده؛ بهش بده. بعد چه‌جوریه که شما می‌گین یک چیزهایی رو بهش نشون میدند و دریافت‌هایی رو داره؛ بعد روانی میشه؟

استاد: ببینید ماجرا اینجاست که اولاً «لا یكلف الله نفساً الا وسعها»، این درست. ولی از اون‌طرف قضیه ما حکمت الهی رو داریم. حکمت الهی می‌گه که اشتیاق به خرج بدی؛ باید پاسخش رو بگیری. حالا عکسش رو بگیریم، برهان خلف داریم؛ یعنی از اینور بررسی کنیم. اگر اشتیاق به خرج بدی؛ پاسخ می‌گیری. اگر پاسخ نگرفتی دلیل بر چیه؟ اشتیاق نداشتی. بنابراین **درد نیست وگرنه طیب هست**. درد اشتیاق نیست وگرنه طیب هست که بخواد درمانش کنه. ماجرا اینجاست که تمام قضایایی که پیش میاد و اون افراد هم دچار اون مسائل و مشکلات شدند؛ دلایل و قضایای متعددی داره. بعضی چیزها رو توجه نکردند، بعضی درس‌ها رو دقت نکردند، بعضی جاها تو این قدرتی که اومد، به یک شکل خاص عمل کردند و خیلی قضایا و مسائل وجود داره که این افراد می‌تونستند اینجوری نشند؛ ولی در واقع نتونستند از دل اون ماجراها اونچه رو که باید و شاید داشته باشند و در بیارند.

حضار: تقصیر خودشونه؟

استاد: باز تقصیر خودشونه، چون الان دیگه می‌دونید که همه چیز قانونمند و اون مسائل هم همه قانون در قانون در قانون هست. اونها هم تخلف‌های فردی یا شخصی دارند که گزارش‌های زیادی هست ولی باید از زبان ما شنیده نشه؛ باید از زبان خودشون شنیده بشه که مستند باشه. چون اگر ما بگیریم، یک مسئله‌ای داره، ولی وقتی مستنده از زبان خود فرد می‌شنویم؛ این یک مسئله دیگه‌ای داره. مثل همین گزارشی که الان شنیدید.

توضیحاتی در رابطه با ارتباط ویژه^۳:

حضور: چرا شب‌های تعطیل ارتباط ویژه می‌گیریم؟

استاد: در وهله اول توضیح بدم خدمتون که «ارتباط ویژه» یک ارتباطی‌ست که بعدها در آینده کاربرد وسیعی داره و منوط به یک شب خاصی نیست. بیست و چهار ساعته‌ست. دلیل اینکه اسمش رو گفتیم ارتباط ویژه، در واقع به‌خاطر اینه که با ارتباط‌های دیگه‌مون قاطی نشه و اگر الان فقط شب‌های خاصی ازش استفاده می‌کنیم؛ به خاطر اینه که هنوز اعلام عمومی نکردیم. بعدا که اعلام عمومی بشه، بیست و چهار ساعته‌ست و جهانی‌ست و در همه جای دنیا می‌تونند ازش استفاده کنند. هر کسی که از این ارتباط اطلاع داره؛ دیگه نه اسمش مهمه و نه هیچ‌چیز دیگری مهم نیست و در هر جایی که قرار داره، می‌تونه ازش استفاده کنه و یک ارتباط خاصیه و ما به‌منزله‌های ویژه‌ای هم ازش استفاده خواهیم کرد و در آینده نه چندان دور استفاده بسیار گسترده‌ای خواهد داشت. پس بنابراین چیزی به نام ویژه برای اینه که ما الان فقط یک مواقعی ازش استفاده می‌کنیم، حالا اینکه ما مواقعی رو در نظر گرفتیم که فرداش تعطیله، چون معمولا شبهایی که فرداش تعطیله؛ افراد ممکنه عجله‌ای برای خوابیدن نداشته باشند و تا دیر وقت بیدارند. ما هم ده شب تا شش صبح رو برای این قضیه در نظر گرفتیم که افراد تا دیر وقت بیدارند. اما شبهایی که افراد فرداش سر کار هستند؛ التهاب دارند.

حضور: ببخشید استاد مربوط به شخص خاصی نمیشه؟ مثلاً مربوط به ائمه اطهار نمیشه که به‌خاطر ارتباطش به شب قتل و شب وفات باشه؟ این ربطی اون مسئله نداره؟

استاد: نه! حلقه‌های رحمانیت الهی، رحمانیت الهی است.

یکی از کسانی که در ارتباط سیر و سلوک عرفان سنتی مورد حمله قرار گرفتند؛ اینجا هستند و خودشون بگند. من هیچ‌وقت پیام بگم که فلان شخص مورد حمله قرار

^۳ - در دهه هشتاد و نود خورشیدی، ارتباط عام ۱ تحت نام ارتباط ویژه شناخته می‌شد و در ابتدا فقط در شب‌های تعطیل مورد استفاده قرار می‌گرفت که بعدها به‌صورت ۲۴ ساعته برقرار گردید. ارتباط عام ۲ نیز در فروردین ماه ۱۴۰۱ خورشیدی، مصادف با مارچ ۲۰۲۲ به‌صورت ۲۴ ساعته اعلام عمومی شد.

گرفت. در واقع بایستی خود افراد این اطلاعاتشون رو در اختیار دیگران قرار بدن تا اینکه ما بگیریم.

گزارش: من از سنین خیلی جوان‌تر که بودم، در مورد کمال که شما می‌فرمایید، خیلی در فکرش بودم. مثلاً از بیست سالگی همه‌اش به عشق الهی، رسیدن به کمال فکر می‌کردم. تو خانواده کسی اینطوری نبود؛ نه مادرم، نه خواهرم و من اصلاً یک جور متفاوت فکر می‌کردم. بعد شروع کردم یک راه‌هایی رو رفتن، همون عرفان سنتی، همون کارهایی که انجام میدن، چهل روز زیارت عاشورا و روزه و این قضایا رو انجام می‌دادم. اصلاً منجر به ناراحتی اعصاب شد دیگه. یک‌طوری شد که من روزی بیست تا قرص می‌خوردم. الان فهمیدم که مورد حمله قرار می‌گرفتم؛ طوری شد که من روانی شدم اصلاً.

استاد: در این مواقع به‌عنوان بیماری اعصاب در نظر می‌گیرند؛ ولی بیماری اعصاب همون حمله موجودات غیر ارگانیکه.

ادامه گزارش: بله. روزی بیست تا قرص اعصاب می‌خوردم، اقدام به خودکشی کردم، تمام دست و بالم رو می‌سوزوندم، بعد متوجه شدم که ماجرا این بوده که من حفاظ رو نداشتم. یک اشتیاق خیلی بزرگی داشتم، همه‌اش به عشق الهی فکر می‌کردم، به کمال فکر می‌کردم؛ هیچ‌وقت نرسیدم و فقط ضربه خوردم.

استاد: بله. از این کیس‌ها ما خیلی زیاد داریم و در واقع کسانی هستند که تو این مقوله‌ها وارد شدند و اون حفاظ‌های لازم رو یا نگرفتند یا جمع‌بندی نکردند یا هر چه که بوده؛ باعث حمله شده.

آموزش اصول پرواز و سولو شدن در دوره‌های مقدماتی عرفان حلقه:

همونطور که دوستان می‌دونند، مقاطعی رو که ما داریم میریم جلو بحث فونداسیونه. یعنی موضوع فونداسیون، بحث اصوله. در واقع اصول پرواز و اصول خلبانی یاد داده میشه. نحوه پروندن یک هواپیما یاد داده میشه، ولی بعداً دیگه فرد باید سولو بشینه پشت این هواپیما و هواپیما رو پرواز بده و ببینه چی دریافت می‌کنه و هر کسی در یک وادی بره توی این قضایای بی‌نهایت و مسائل رو در بیاره بیرون. پس در واقع، مثلاً تعلیم رانندگی میاد به یک نفر آموزش میدن که این نفر بتونه به‌تنهایی ماشین رو ببره بگردونه، بچرخونه و صحیح و سالم بیاره. صحیح و سالم ببره و بیاره. بنابراین اصولی

رو که ما داریم می‌یم جلو؛ اصول پروازه. اصول اینه که چطوری بچرخیم، حفاظ داشته باشیم، مسئله پیش نیاد، چه الفبایی داشته باشیم و بدونیم چه مسائلی سر راهمون هست و تعاریف عرفان کمال، عرفان قدرت و همه این مسائل رو ما تا یک جایی میایم و در یک جائی شما همه چیز رو دیگه می‌دونی. منظور از اینکه همه چی رو می‌دونی اینه که اصول پرواز رو می‌دونی. اما اینکه کجا می‌خوای بپری؛ اون دیگه دست شماست. می‌گیم بپر و اونجا دیگه شما مستقل باید بپری. بایستی دیگه بری چرخ بزنی دیگه ببینی که دیگه چی برداری.

حضار: این کار به‌صورت خاصیه؟

استاد: دیگه شما اونجا براتون می‌گیم که موضوع چه‌جوریه، چگونه باید عمل بشه.

لذا کل قضیه اینه که ما اصول مقدماتی پرواز رو یاد بگیریم و پرواز کنیم و بدونیم چگونه تعادل رو حفظ کنیم، چطوری فرود بیایم، چه‌جوری بلند شیم، حلقه یعنی چی، ارتباط یعنی چی، تعریف عرفان چیه و همه اینها رو طی چند دوره خواهیم داشت. مبحث تعریف عرفان رو در سمینار یکی دو هفته قبل در پژوهشکده امام خمینی داشتیم که برای اساتید و دانشجویهای دکترا در اون دانشگاه برگزار کردیم. دوستان مطالب این سی دی رو دنبال کنند، البته امیدواریم که این جلسات تعریف عرفان ادامه هم پیدا کنه یا کتابش رو چاپ کنیم؛ چون خودش یک کتاب هم هست. چون واقعا تعریف عرفان در ایران و البته در دنیا کامل نیست.

تفاوت عابد و زاهد و عارف- رابطه حرکت عرفانی با شریعت و حقیقت:

حضار: استاد ببخشید، دوستانمون گفتند که عرفان کلاسیک حمله داره. من صحبت‌م سر حمله نیست؛ صحبت‌م سر عرفان کلاسیکه. این روش‌هایی که ایشون گفتند؛ عرفان کلاسیک ما نیست. این روش‌های زاهد‌ها و زهد و ریاضته. در صورتی‌که عرفان کلاسیک ما می‌گه هیچ ترتیبی و آدابی مجوی هر چه می‌خواهد دل تنگت بگویی.

استاد: این رو نداریم آخه! این عرفان کلاسیکی که می‌گه «هر چه می‌خواد دل تنگت بگو»؛ کجاست؟

حضار: این شعر در شعرهای قدیمی عرفاست.

استاد: این ماجرای

تو کجایی تا شوم من چاکرت چارقت دوزم کنم شانه سرت

بعد آخر این موضوع میگه:

هیچ آدابی و ترتیبی مجوی هر چه می‌خواهد دل تنگت بگوی

این یک ماجرای رو برای خودش داره. ولی در عرفان کلاسیک، عرفان سنتی ما این مطلب رو ما نداریم. بحث هفت وادی و ده وادی و صد وادی و هزار وادی و اینها رو داریم. یکی گفته هفت تاست، یکی گفته ده تاست، یکی گفته ده تا ده تاییه، صد تا، هزار تا و همش وادی به وادیه.

حضار: داریم ولی ریاضت‌های شدید و کارهای زاهدانه فرق داره. یه اصطلاحی به نام زاهد داریم. یه عابد داریم، یه عارف داریم. اینها رو از هم جدا کنیم.

استاد: جداش می‌کنیم. همه می‌خوان به خدا برسند ولی:

- **«زاهد»** می‌خواد از طریق مراعات‌ها و خودداری‌ها و کارهایی مثل اینکه اینک نگاه نکنه و مراعات کنه و کارهای این‌چنینی انجام بده تا برسه.

- **«عابد»** می‌خواد از طریق عبادت‌ها به این موضوع برسه که اون هم منظور پرستشه. چون می‌دونید خودمون عبادت رو معنی کردیم و عبادت خیلی مفهوم گسترده‌ای داره.

- **«عارف»** می‌خواد از طریق عشق نزدیک بشه.

زاهد: از طریق مراعات‌ها و خودداری‌ها

عابد: از طریق عبادات (پرستش)

عارف: از طریق عشق

همه‌شون انگیزه نزدیکی به خدا رو دارند و می‌خوان به خدا برسند ولی زاهد می‌خواد از طریق مراعات کردن و خودداری کردن برسه. عابد می‌خواد از طریق عبادت‌ها برسه و

مدام دَم او رو ببینه. عارف می‌خواد از طریق عشق به او نزدیک بشه. ما تقسیم بندی‌های مختلفی رو برای اینها ما داریم. حالا ان‌شاءالله یا باید بتونیم کتاب عرفان رو منتشر کنیم و در کتاب عرفان دقیق تعریف می‌کنم یا اینکه در همین سمینارها دنبال کنیم که مثل اینکه سی دی بخش اولش رو هم داریم. این مطالب رو باید در مبحث تعریف عرفان باز کنیم.

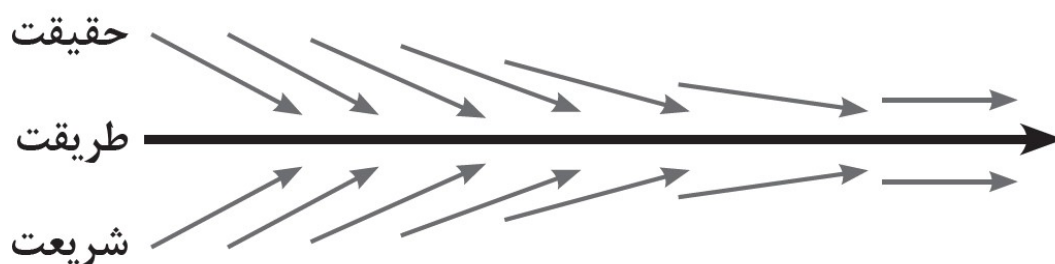
در عرفان سنتی ما وادی داره، اون هم تشریفات داره و مسائل مختلفی داره. خصوصا یک مطلب خیلی مهمی هست که این قضایا رو در اون مطرح می‌کنند و می‌گن: «شریعت، طریقت، حقیقت». یعنی اول شریعت رو باید طی کنی، بعد بیای در طریقت راه و روش و اینها رو دنبال کنی تا بعد به حقیقت برسی. بعد ما یک سوالی می‌کنیم. می‌گیم که بفرمایید که اصلا شریعت کی تموم میشه؟ چه زمانی یک نفر می‌تونه بگه که شریعت دیگه اینجا خوبه؛ دیگه امروز تموم شد؟ چه زمانی می‌تونه بگه که دیگه طریقت امروز تموم شد؟ همون توی راه، شریعت میاد، حقیقت میاد. یعنی توی راه هستی و

خود راه بگوید که چون باید کرد

وقتی توی این راه قرار گرفتید، بعد هر روز می‌بینی که یک مطلب از شریعت برات باز شد، یک مطلب از حقیقت باز شد. ما خودم رو بخوام بگم، من اصلا کی می‌دونستیم صلات چیه، نماز چیه و... نمی‌دونستم! همین که اومدیم توی راه قرار گرفتم؛ هر روز یک موضوعی رو فهمیدم و دیگه همینطور هم از شریعت و هم از حقیقت برام باز شد.

حضار: میشه در مورد شریعت یک توضیحی بدید.

استاد: شریعت: احکام و اصولی‌ست که مبنای الهی داره. ریشه‌اش مثلا از کتب مقدس اومده؛ این میشه شرع، شریعت، بنابراین یک موضوع اینجاست که:



طریقت یعنی راه و رابطه‌ش با حقیقت و شریعت طبق شکل هست.

ما اینطوری عمل می‌کنیم. باور کنید که ما خودمون هم اصلاً نمی‌دونستیم که این موضوع چیه و اصلاً نمی‌دونستیم شریعت، طریقت، حقیقت هست. ولی می‌دونستیم که جریان‌ش اینجوریه. بعدها دیدیم که میگن شریعت و طریقت و حقیقت هست؛ ولی ما حرف خودمون رو زدیم و گفتیم به این‌صورت که ما داریم در طریقت حرکت می‌کنیم و هر روز می‌بینیم که یک چیزی از شریعت یاد گرفتیم و یک مطلبی رو که دیروز راجع به شریعت نمی‌دونستیم، امروز می‌دونیم و یک چیزی هم که دیروز از حقیقت نمی‌دونستیم؛ امروز می‌دونیم. یعنی مسائل و دریافت‌ها داره مرتباً از شریعت و حقیقت میریزه تو طریقت و هر سه تاش هم باید باشه. حالا در یک جاهایی میگن باید اول شریعت رو تموم کنند. شریعت کی تموم میشه؟ من به یکی از اونها گفتم شما بگید که آخه کی تموم میشه که شما بگید دیگه اینجا شریعت تموم شد؟ چون ما کاربرد خیلی چیزها رو در حین عمل متوجه می‌شیم، یعنی تا وقتی بهش برنخوریم؛ در واقع لازم نداریم که بدونیم. مثلاً فرض کنید یک کسی همینجوری در حالت عادی ممکنه آب‌گر به درش نخوره که بدونه چیه ولی اگر در یک جایی گیر بیفته؛ اون وقت نیاز پیدا کنه که بدونه آب‌گر چیه. خیلی از این احکام و مسائل اینجوره که در لحظه ممکنه به درد ما نخوره؛ توی راه و در مسیر بهش برخورد می‌کنیم. میری توی راه، یک‌دفعه می‌بینی یک جا غافلگیر میشی که باید بدونی حج چیه. ولی الان که اینجا ایستادید، اگر هم باهاش برخورد کنید؛ روش دقیق نمی‌شید.

اصولاً وقتی عاشق وارد مسیر عشق میشه موضوع «هیچ ترتیبی و آدابی مجوی، هر چه می‌خواهد دل تنگت بگویی» درش مستتر میشه. یک عاشق اصولاً اون کار خلافی رو که زاهد به دنبال خودداری کردن از اون هست رو انجام نمی‌ده. یک عاشق، کاری رو داره که عبادت عابد هم توش مستتره. پس عاشق اصولاً زهد و عبادت هم توش مستتر میشه. یعنی کسی که به عشق برسه؛ خود به‌خود زهد و عبادت هم توش مستتره و یعنی اصلاً تو دل قضیه قرار گرفته. ولی یک نفر هم هست که فقط زهد رو داره و فکر می‌کنه صرفاً از این راه این مراعات‌ها می‌رسه. مثلاً بعضی‌ها میگن که اگر ما در اینجا چشم پوشیدیم؛ در بهشت صدتاش رو بهمون میدن. یعنی در واقع، مثلاً فرض کنید اینجا گرسنگی کشیدیم؛ مثلاً اونجا چقدر کباب بره و بهمون میدند.

بررسی کیفی مبحث جهان‌های موازی در عرفان حلقه:

حضور: در مورد جهان‌های موازی می‌خواستم یک سوال بپرسم. تو مبحث نسبیت در فیزیک، مشکلی بود که می‌گفتند اطلاعاتی که داخل سیاهچاله میشه؛ چه اتفاقی براشون می‌افته؟ بهش می‌گفتند پارادوکس اطلاعات و نمی‌دونستند که آیا اطلاعات از بین میره یا نه و اصلاً چه اتفاقی می‌افته. سال ۲۰۰۳ یکی از دانشمندا این نظریه رو ارائه داد که وقتی که اطلاعات داخل سیاهچاله میشه؛ به جهان‌های موازی میره. نمی‌دونم این درسته یا نه.

استاد: همونطور که می‌دونید الان دنیای علم عمیقاً و شدیداً دارند در مورد جهان موازی صحبت می‌کنند. ما بیست، سی ساله که داریم در مورد مبحث جهان‌های موازی صحبت می‌کنیم ولی در چهار، پنج سال گذشته، دنیای علم به‌طور عجیبی معطوف شده به جهان‌های موازی. چون اونها از یک بعد دیگه‌ای، یعنی از بعد احتمالات نگاه می‌کنند؛ باید جهان موازی وجود داشته باشه. در واقع وقتی یک سری اطلاعاتی رو کنار هم می‌چینند؛ می‌بینند که یک چیزهایش کمه. برای اینکه اون چیزهای کمه، اصلاح بشه؛ لازمه جهان‌های موازی وجود داشته باشه. اونها از طریق ریاضی میرن به اون مدل‌ها می‌رسند. طبق اصل عدم قطعیت و بحث ماجراهایی که از اون طرق دنبال می‌کنند؛ باید جهان‌های موازی وجود داشته باشه تا این پازل تکمیل بشه. ولی اینجا که ما داریم صحبت می‌کنیم؛ داریم صحبت می‌کنیم که چرا وجود داره؟ اونها می‌خوان واقعیتش رو دربیارند؛ ما در واقع داریم کیفیتش رو درمیاریم. ما در این سال‌ها از بُعد کیفی صحبت کردیم. اونها می‌خوان کمیتش رو دربیارند. این حرف‌های ما که برای اونها به درد نمی‌خوره، اونها راجع به عدالت الهی صحبت نمی‌کنند؛ این به دنیای علم مربوط نمیشه که خدا عادل یا عادل نیست. اون می‌خواد ببینه که این اطلاعات گم شده‌اش کجاست. لذا اینور رو نگاه می‌کنه، اونور رو نگاه می‌کنه، نظرش به سیاهچاله جلب شده که نکنه وقتی این اطلاعات میره تو سیاهچاله؛ میره به یک جهان موازی و این میشه یک نظریه که نکنه اینی که ما دنبالش می‌گردیم؛ باید اونجا پیداش کنیم. دقت فرمودید که ما از چه زاویه‌ای نگاه می‌کنیم اونجا از چه زاویه‌ای نگاه می‌کنه؟

مجزا بودن مجادلات هر چرخه از چرخه قبلی:

حضار: استاد ببخشید ما تو این چرخه‌ای که الان هستیم، بر اساس اون حرفی که الست بر بکم رو «نه» گفتیم؛ اومدیم تو چرخه. پس ما مجادله رو تو چرخه قبلی انجام دادیم، یعنی ما تو چرخه قبلی مجادله رو انجام می‌دیم که اینجا الان صورت‌های مجادله رو داریم؟

استاد: بحث صورت مجادله به چرخه قبلی ارتباطی نداره. در چرخه قبلی ما رفتیم، مجادلاتش رو طی کردیم، مسئله‌اش رو طی کردیم و آخر رسیدیم به الست بر بکم و یا جواب بله دادیم یا نه. وقتی اومدیم اینور، دوباره روز از نو و روزی از نو بوده. این مجادله حلقه قبلی یا چرخه قبلی نیست.

خیلی ممنون از همه دوستان، همه رو به خدا می‌سپاریم، خدانگهدارتون، ان‌شاءالله در آینده نزدیک می‌بینیمتون. خیلی ممنون، سپاسگزار، سپاسگزارم. خیلی متشکرم.



برای دانلود آخرین نسخه جزوات دوره‌های نظام قدیم و نظام جدید،
نوشتاری و بینارها و لایوها، دیدارها به اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه
مراجعه نمایید.



Erfan Keyhani Halgheh



taheriacademy.com

elementary.erfanhalghehacademy.com